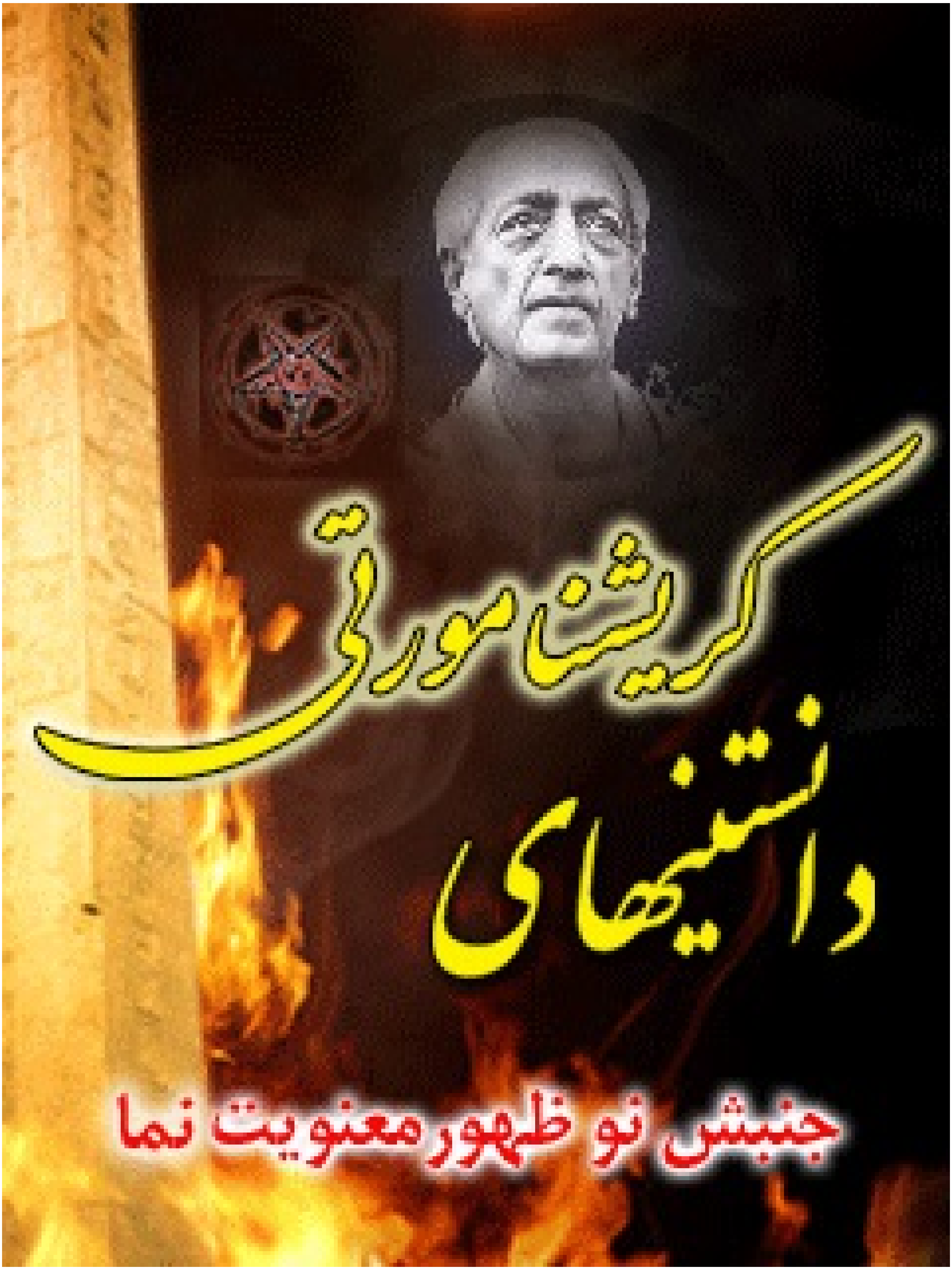

کریشنا مورتی
دانستنیهای
جنبش نو ظهور معنویت نما

بسم الله الرحمن الرحیم

دانستنیهای کریشنا مورتی (جنبش نوظهور معنویت نما)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنیهای کریشنا مورتی (جنبش نوظهور معنویت نما)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱
عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای کریشنا مورتی (جنبش نوظهور معنویت نما)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
گرداوری مطالب از کلیه سایت های مربوطه جمع آوری و ویرایش شده است.
مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: نرم‌افزار تلفن همراه و رایانه
موضوع: فرقه‌ها – جنبش‌های نوظهور

کریشنا مورتی

تاریخچه

او متولد ۱۸۹۶ میلادی در جنوب هند است که پس از عمری تلاش به سال ۱۹۸۶ در ۹۱ سالگی دیده از جهان فرو بست. او در خانواده‌ای برهمن متولد شد.

تحصیلاتش در اروپا و رشته روانشناسی بود.

کریشنا مورتی حتی برای یک بار هم درباره‌ی زندگی خصوصی خود صحبت نکرد و سؤالاتی را که در این زمینه از او پرسیده می‌شد بی‌پاسخ می‌گذاشت، زیرا پرداختن به این گونه موضوعات – از جمله بیوگرافی نویسی و بیوگرافی خوانی – را امری یاوه و بیهوده و آن را از قماش [۱] می‌دانست. [۲] تنها یک کتاب است که گویا به سفارش شخص کریشنا مورتی توسط پوپول جایکار تدوین گردیده. [۳] از مجموعه کتبی که درباره‌ی زندگی نامه و شرح حال کریشنا مورتی نگارش شده‌اند، هیچ یک به فارسی برگردان نشده که در جای خود امر شگفتی است.

جیدو کریشنا مورتی، در دوازدهمین روز [۴] از ماه می‌سال ۱۸۹۵ میلادی، در جنوب هند [۵] دیده به دنیا گشود. [۶] هشتمین فرزند این خانواده‌ی پرجمعیت و با عقاید متعصبانه برهمنی بود؛ خام خواران سرسختی که حتی از خوردن تخم مرغ نیز پرهیز می‌نمودند و حتی نام کریشنا مورتی را نیز بر اساس عقاید متعصبانه‌ی هندویی شان، سر کریشنا (Sri Krishna) نهادند. [۷] «ناریانیا» پدر کریشنا مورتی، گرچه یک برهمایی متعصب به شمار می‌رفت اما به عضویت یکی از انجمن‌های تأثیر گذار در هند نیز درآمده بود.

این انجمن یعنی «جامعه‌ی تئوسوفیان» که از پیروان همه‌ی ادیان و مکاتب عضو می‌پذیرفت. پس از آنکه خانم دکتر آنی بیزانت به ریاست T. S رسید، پدر کریشنا مورتی در جامعه‌ی تئوسوفیان به کار مشغول شد و در سال ۱۹۰۹ جیدوکریشنا مورتی به عضویت آن انجمن درآمد. آن پسر بچه پیدا شد؛ کشف شد.

عوامل قالب گیری ذهن، عوامل شرطی کننده بر او اثر نگذاشت؛ او را در خود نگرفت؛ نه تئوسوفی، نه مداهنه و تمجید، نه عنوان «معلم جهانی» نه ثروت، نه مبالغ هنگفت پول، هیچ یک از اینها او را تحت تأثیر قرار نداد. [۸] مسؤولان مؤسسه‌ی T. S کریشنا مورتی را به مدت دو سال در هندوستان تحت آموزش زبان انگلیسی قرار دادند و سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستادند. او

در این سفر تنها نبود، برادر کوچکترش «نی تیا» (Nitya) نیز او را همراهی می کرد. سر انجام در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۲۵ «نی تیا» در سن ۲۷ سالگی بر اثر بیماری سل درگذشت. این ضایعه چنان تأثیر عمیقی بر روان کریشنا نهاد که عدهای آن را منشأ تحول در اندیشههای وی نامیدهاند و از آن به عنوان واقعهای که تمام خیالات، تصورات و اعتقادات او را متزلزل ساخته یاد می کنند.

در سال ۱۹۱۱، هنگامی که کریشنا تقریباً ۱۶ ساله بود آنی بیزانت او را به عنوان رهبر جدید مذهبیون در T.S قرار داد و البته فراتر از این او را مسیح دوباره تولد یافته در غروب و بودایی دیگر در شرق نامید. [۹] کریشنا در جای جای سخنرانیهایش که پس از مدتی کوتاه به صورت کتابهایی مدون به جامعه علاقهمندانش عرضه شد، به گذراندن تمرینات پرمحنت و ریاضات شاقی که تی اسیها به او تحمیل می کردند، اشاره می کند.

در بخش مقدمه (پانوشت مقدمه) کتاب پر پرواز گفتار الکیون آمده است:

کریشنا مورتی که در این ایام حدود ده سال بیشتر نداشت در اتاق «قسمت اعظم ساعات دو شب و یک روز را در خارج از قالب جسمانی خویش به سر میبرد و فقط گاه برای نویشدن شیر گرم به کالبد خود باز می گشت.» [۱۰] هم چنین کریشنا جی، گاه دربارهی ریاضات و مشقات سختی که در اُهایو (ojai کالیفرنیا تحمل کرده سخن می گوید. اما دیدگاهش دربارهی ریاضات و تمرینات سختی که پذیرندهی آنها بوده جالب توجه است.

او انجام مراحل یوگا و ریاضات شاق را برای خود در حد شانه کردن موی سر و تمیز نگاه داشتن ناخنها، تلقی کرده و آنها را کارهایی کودکانه و ساده بر میشمرد که شخص یا اشخاص سالها وقت خود را صرف تکامل و آماده سازی جسم، بیهوده هدر می کند؛ [۱۱] ا «وزشها و نگارشها توسط انجمن و کریشنا مورتی استمرار یافت تا اینکه کشمکشهای درون او را فرا گرفت، در او آشوبی ایجاد شد، نیروی مستمر او را بالا و پایین میبرد و البته مرگ «نی تیا» برادر و همراه او تزلزلی در باورهایش ایجاد کرد، تا اینکه کریشنا مورتی به عنوان رئیس کل، در حضور خانم آنی بیزانت و بیش از سه هزار عضو در عین ناباوری انجمن را منحل اعلام کرد. ذکر این نکته ضروری مینماید که کریشنا مورتی پس از سالیان متمادی که از منافع و امتیازهای انجمن T.S کمال استفاده را برده است، انجمن را منحل کرده و با قیافهی حق به جانب مدعی میشود که کسی که خواهان حقیقت است نیاز به تشکیلات ندارد. در اینجا نکاتی قابل طرح است:

اولاً:

بیش از یک دهه که کریشنا مورتی رهبریت انجمن را به عهده داشت و با القابی مثل معلم جهانی و مسیح موعود بر این انجمن حکمرانی می کرد، آیا در این انجمن حقیقتی بود یا نه؟ اگر نبود پس ایشان در اینجا چه می کرد؟

و اگر بود چرا بعد از این زمان طولانی نظریه پردازی می کند که اعلام حقیقت نیازمند تشکیلات نیست؟

شاید انحلال انجمن نظم ستاره عوامل دیگری داشته که هرگز برملا نشد.

ثانیاً:

خواهیم دید که کریشنا مورتی، مدارس، مؤسسات و بنیادهای متعددی در سراسر اروپا، آمریکا و هند ایجاد کرد و در تمامی آنها افکار جیدو کریشنا مورتی ترویج میشود. اگر این گونه مراکز تشکیلات نیست، پس تشکیلات کدام است؟

در اینجا باز به همان نکتهی آغازین میرسیم که گویا انحلال انجمن عوامل و دلایل پنهانی داشته که هرگز علنی نشد و در این میان تنها حقیقت قربانی شد.

جیدو کریشنا مورتی، به رغم آنکه از هر گونه مریدپروری و حتی ایجاد تشکل برای نشر و تبلیغ آموزههایش دوری می کرد و به بیانی هیچ گونه ادعای خرق عادت یا الهام یا انجام اموز فوق العاده و غیر طبیعی نداشت، اما بعضاً در طی سخنرانیها و به فراخور شرایط و سؤالات پرسش گران، از نوعی حفظ ماورایی برای خویشتن خود و کنفِ حمایتیِ معنوی نام میبرد و معتقد است جسم و

روح او توسط «نیرو» یا به نقل خودش «حقیقت» یا «آن» همواره محفوظ بوده است.

عبارت تئوسوفی از دو جزء (Theo) به معنای خدا و سوفی (Sophy) به مفهوم دانش ترکیب یافته است.

عبارت ترکیبی تئوسوفی ریشه‌ای کهن و دیرینه داشته و اشاره به هر گونه نظام فکری دارد که وحی الهی اساس آن است و تجربه اصلیش روشنی درونی ناشی از روح خداوند است.

بنیادهای اساسی انجمن تئوسوفی که در آثار مکتوبات رهبران آن یافت می‌شود، عبارت است از: [۱۲] حلول مطلق خداوند، تثلیث تَجَلّی خدا، اعتقاد به تناسخ، رشد بشریت در اثر تبدّل ابدان، پیشروی تحت قانون کارما، وجود آموزگاران الهی و انسان‌های خارق‌العاده و اعتقاد به سه دنیای جسمانی، عاطفی و معنوی. جوهره‌ی اصلی آموزه‌های انجمن تئوسوفی یکی بازیابی حقیقت مبتنی بر اندیشه‌های بوداست و دیگری گسترش و رواج برادری جهانی بدون توجه به نژاد و جنسیت. مهم اینکه انجمن تئوسوفی صورتی جدید از اندیشه‌های بوداست.

کریشنا مورتی از آغاز دوران نوجوانی تا پایان سال‌های ۳۲ تا ۳۳ سالگی‌اش در تشکلی به نام انجمن تئوسوفیان به سر برده. او سال‌ها به عنوان تجسم مجدد مسیح، مسیح از نو تولد یافته و معلم جهانی به جهانیان لااقل به هند و خاور دور و اروپا و آمریکا معرفی شده است.

بنیان گذاران این انجمن و استادان نخستین کریشنا مورتی، مسیحیان پروتستان مذهبی بودند که شیفته‌ی آیین بودا شدند و به مسلک بوداییان درآمدند، سپس به ایجاد آیینی التقاطی روی آوردند و انجمن تئوسوفیان را بنیاد نهادند تا در برابر هجوم اندیشه‌ی مسیحیت و تحمیل آن به بوداییان کمکی کرده باشند. این در حالی بود که پروتستان‌ها آن روزها در انگلستان این استعمارگر پیر، با ارسال مبلغان مسیحی به سرزمین‌های آسیای شرقی و تبلیغ همه جانبه‌ی مکتب فکریشان سعی داشتند تا مردمان آن سرزمین‌ها را به سلک مذهب خویش درآوردند و از مذهب پروتستان مسیحی بهره‌مند سازند. اما این امر نتایج معکوسی نیز به دنبال داشت و سبب جذب و شیفتگی بسیاری از کارمندان مهاجر گردید آن گونه که ایشان در عداد بوداییان درآمدند. یا به پیروی از آیین التقاطی که آموزه‌های همه‌ی ادیان را در خود جای داده بود، روی آوردند، با این اوصاف همین انجمن مدافع اندیشه‌های بودا و مسیح بود که مژده‌ی ظهور مجدد مسیح یا مسیح موعود یا مسیح دوباره متولد شده یعنی کریشنا مورتی را به مردمان داد. رد پای چنین اندیشه‌ای را می‌توان در مکتبی فرهنگی – سیاسی که امروزه با عنوان مسیحیت صهیونیست یا صهیونیزم مسیحی از آن یاد می‌شود، جستجو کرد. [۱۳] کریشنا مورتی سراسر دنیا را گشت و علاوه بر ایراد سخنرانی‌های متعدد در زادگاهش هندوستان، به کشورهایی چون امریکا، انگلستان، استرالیا، فرانسه، سوئیس و هلند بارها سفر کرد و به نشر اندیشه‌ها و آموزه‌هایش پرداخت. تا آنجا که در پاسخ به هوادارانی که از او می‌خواستند تا محل سکونت دائمی‌اش را هندوستان قرار دهد پاسخ داد:

من همه‌ی دنیا را خانه‌ی خود قرار داده‌ام. [۱۴] البته تعبیر «همه‌ی دنیا» تا حدی مسامحه آمیز است.

دنیای او منحصر به کشورهای آمریکایی و اروپایی است؛ کریشنا مورتی هرگز به کشروهای فقیر سفر نکرده است؛ او هرگز روی قاره‌ی آفریقا را ندیده است.

کریشنا در هیچ کدام از کشورهای اسلامی سخنرانی نکرده است و با آنها بیگانه بود، حتی رایحه‌ای از اسلام مشام او را نوازش نداد. در پس انتخاب کریشنا مورتی توسط لیدبیتر و آنی بیزانت به عنوان مسیح دوباره تولد یافته و معلم جهانی، او از خانواده پدری دور شد و پس از آن هرگز خانواده‌ای نداشت.

هیچ گاه ازدواج نکرد و بارها در ضمن صحبت‌ها و در بیان مثال‌هایش به این معنا اشاره نمود. او هرگز ازدواج نکرد، اما در زندگی کریشنا یک نقطه‌ی تاریک و مبهم رخ عیان می‌کند و آن اتهامیست که از سوی دختر یکی از طرفدارانش در خصوص ارتباط نامشروع کریشنا مورتی با مادر وی گردیده که منجر به دعوای بزرگی شد.

به گونه‌ای که این مسأله به دستگاه قضایی کشانده شد تا قضات درباره‌ی صحت و سقم آن به داوری بشینند. آن گونه که از شواهد برمی آید، این مساله همچنان لاینحل باقی مانده است.

جیدو کریشنا مورتی در ۱۷ فوریه سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵ هجری شمسی) در سن نود یک سالگی در شهر اوهای کالیفرنیا درگذشت. او در طول ۹۱ سال حیات خویش تنها به تألیف دو کتاب پرداخت. یکی به نام معبر (The Path) و دیگری موسوم به جستجو. او در مدت عمر طولانیش به کشورهای متعددی سفر کرده و در شهرهای گوناگونی به ایراد سخن پرداخته است.

متن این سخنرانی‌ها مکتوب گردیده و تقریباً بدون هیچ کم و کاستی به چاپ رسیده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد. هم اکنون بالغ بر بیست عنوان کتاب از سخنان جیدو کریشنا مورتی به زبان فارسی موجود است.

سکون و حرکت شرح زندگی

حضور در هستی

تعالیم کریشنا مورتی

عشق و تنهایی

شادمانی خلاق

فراسوی خشونت

نگاه در سکوت

خشونت و خلاقیت

شبکه فکری

نامه‌های کریشنا مورتی

تأمل در خویش

حقیقت و واقعیت مدیتیشن،

کریشنا مورتی برای جوانان

آغاز و انجام عرفان و خودشناسی پر پرواز

خیر و شر

پرواز عقاب

رهایی از دانستگی

گفتگو با کریشنا مورتی

نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کریشنا مورتی / محمد تقی فعالی / با تلخیص

*****

[۱]. Gossip به معنای بیهوده گویی یا گفتگوی پیش پا افتاده است (حضور در هستی، ص ۸).

[۲]. کریشنا مورتی، شرح زندگی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۸.

[۳]. پوپول جایکار، یک بیوگرافی، (کتاب توسط کریشنا مورتی به وی سفارش داده شد تا درباره زندگی او بنویسد) و Pupul Jaykar، Krishnamurti: A biography، sanfrancisco: Harper androw، ۱۹۸۶.

[۴]. مری لوتینز، بیوگرافر رسمی کریشنا مورتی، توضیح می‌دهد که تاریخ تولد کریشنا مورتی را باید روز ۱۱ می‌سال ۱۸۹۵ دانست، زیرا او در خانواده‌ای برهمایی متولد شده و روز برهمایی از طلوع صبح محسوب می‌شود و چون کریشنا مورتی در ساعت

۳۰ / ۱۲ نیمه شب به دنیا آمده، بنا بر این او متولد ۱۱ مِی می‌باشد.

Jiddu Krishnamurti – Wikipedia، the free encyclopedia

[۵]. زادگاه او را، مداناپال از ایالت آندراپرادش هند ذکر کرده‌اند.

(http://www. Kfa. org/biography. php. (kfa: Krishnamurti Foundation of America همچنین مکان دقیق تولد او را دهکده‌ای کوچک در ۱۵۰ مایلی شمال مدرس در هند، نام برده‌اند.

[۶]. «جریان عرفانی کریشنا مورتی» مؤسسه گفتگوی ادیان و سایت آفتاب.

[۷]. بسنجید با مطالب بیوگرافی کریشنا مورتی در ویکی پدیا. Wikipedia: the free encyclopedia.

[۸]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۲۷۰.

[۹]. بسنجید با مطالب بیوگرافی کریشنا مورتی در: http://www. kfa. org/biography. php.

[۱۰]. کریشنامورتی، پر پرواز گفتار الکیون، ترجمه‌ی مسرده لسانی، ص ۱۱ – ۱۲. (شرح مبسوط این واقعه از قول کریشنا مورتی و شاهدان عینی دیگر در کتاب کریشنا مورتی اثر اویلین بلاو، ترجمه مهدی قراچه داغی و زهره فتوحی، نشر البرز، آمده است).

[۱۱]. کریشنا مورتی، سکون و حرکت، ترجمه‌ی محمد جعفر مصفا، ص ۳۷.

بخش مقالات

رهایی از دانستگی – آشنایی با دیدگاه‌های کریشنا مورتی

در این جا این اصل کلی رو از دیگاه کریشنا مورتی بررسی می‌کنیم تا با واقعیت اون آشناتر بشیم. سوء تفاهم و برداشت‌های نادرست احتمالی در رابطه با بیان او چه می‌تواند باشد رابطه نظرات او با تفکر، ذهن، هنر، ذن، دین، مراقبه و جهان‌بینی کاستاندا چیست. برای جویندگان حقیقت، سلامت و عدالت چه رهنمودهایی دارد. آیا با خواندن آثار او و درک آن می‌توان به حل مشکلات روانی پرداخت؟ راجع به ترس، خشم، حسد، نگرانی و احساس نا ایمنی چه می‌گوید؟ آیا با اجرای نظرات او می‌توان به خودشناسی و خویشتن سازی پرداخت؟ جهان‌بینی او به روانشناسی و روانپزشکی و علوم انسانی و علوم اجتماعی چه کمکی می‌کند؟ و بالاخره آیا آثار او برای حل مشکلات انسان و رشد و تکامل وی اثری دارد؟

رهایی از دانستگی و سایر نظرات کریشنا مورتی اگر شتابزده، سطحی و یکسو نگر خوانده شود باعث تضاد، سردرگمی و احیانا گمراهی خواهد شد به نظر من هنگام آشنا شدن با نگرش او انسان به مانند راه رفتن روی طناب نیاز به توجه، دقت و هوشیاری دارد. کاری که به ظاهر آسان و در عمل مشکل است یا به عبارت دیگر در برخورد با نظرات او اگر مواظب نباشیم، نوش به نیش، راست به کج و درست به نادرست مبدل می‌شود. بنا بر این این گونه کارها، نیاز به مواظبت و مراقبت عمیق دارد – مراقبه. بنا به مشاهده تجربه، جهات و نکات زیر را در کاهش سوء تفاهمات نسبت به اثار وی موثر می‌بینیم این جهات و نکات در واقع یک نوع خطا زدایی نسبت به نظرات اوست یعنی هرچه بیشتر بتوانیم خطاهای شناختی را درک کنیم و آنها را کاهش دهیم، عقاید او را بهتر می‌فهمیم و به نتایج آن می‌رسیم. اولین خطا یا پیش داوری، خواندن و تحلیل کردن است، چه در شکل رد و چه در شکل قبول، به بیان دیگر از روی عادات و یا به قول خودش دست دوم خواندن، امکان درک درست مقاصد وی دست نمی‌دهد چند سال طول کشید تا شخصا متوجه منظور وی شدم که اول گوش کن، ببین، درک کن، واقعیات و حقایق را بفهم و بعد قضاوت کن کاری که به حکم تجربه سخت است، امتحان کنید، اما چه بسا مانند رانندگی، ابتدا می‌پیچیم و بعد نگاه می‌کنیم در حالی که بینش کریشنا مورتی این است:

اول ببین، بعد بپیچ خطای بعد برداشت یکسو نگرانه است:

راجع به نظرات او درباره اندیشیدن، خواننده شتابزده، احساس می‌کند که او به طور مطلق با اندیشیدن، تخیل، کلمه و لفظ، مخالف است، در حالی که به شهادت بسیاری از آثارش در پی شناساندن جای درست فعالیت فکر در ذهن و زندگی انسان است.

او هم مانند ذن گرایان و اندیشه شناسان، از فعالیت بی‌جا و بی‌موقع و نادرست فکر، ناراضی است، در واقع کریشنا مورتی به ما می‌آموزد که فکر و نقش و اهمیت آن و همچنین وسعت و شدت و با نتایج آن در زندگی انسان بیشتر از آنست که او معتقد است و چه بسا فعالیت فکر، نادرست و ناسالم شده است.

Cognitive Therapy اگر کسی این مکتب را به طور منصفانه با بصیرت و آگاهی‌های کریشنا مورتی در مورد فکر مقایسه کند به اهمیت، وسعت و عمق نظرات او پی می‌برد برای مثال در روانشناسی کلاسیک، راجع به حسد، ترس و خشم، مطالب بسیاری وجود دارد، اما پس از آشنایی با نظرات کریشنا مورتی متوجه می‌شویم که این سه حالت، خود نوعی از فعالیت فکر هستند.

چگونه و چطور؟ مطالعه این کتاب به این چگونه و چطور پاسخ می‌دهد همچنین کریشنا مورتی ما را به درکی مجموعه‌ای و سیستمی از اندیشه رهنمون می‌کند نه به یکسو نگری و گسسته بینی، به قول خودش درک جامع Total Understanding نه درک گسسته Partial Understanding و این در بسیاری از آثار و نگرش وی مطرح شده است در موضوع خودشناسی انسان، او برخوردی متفاوت با برخوردهای رایج درباره خود و فکر دارد به طور کلی تا آنجا که من اطلاع دارم هنگام صحبت درباره فکر به موضوعات فکر بیشتر توجه شده تا نفس فعالیت تفکر مانند اینکه مثلا اندیشه جنایت و ظلم بد است و یا این فکر که ساختن بیمارستان یا مدرسه خوب است کریشنا مورتی می‌گوید گذشته از خوبی یا بدی آیا فعالیت اندیشیدن به جا و به موقع بوده است؟

مثلا اندیشه ساختن بیمارستان خوب است اما اگر بی‌موقع و بی‌جا مطرح شود، موجب حواس پرتی و عدم ادا کردن حق مطلب در زمینه‌های دیگر می‌شود و چه بسا شناخت نادرست و در نتیجه، رفتار نادرست به وجود می‌آورد. خلاصه آنجا که اندیشه موجب تازگی، تیزی، هوشمندی درک درست، شور و تحرک می‌شود بر حق است، در غیر این صورت آسیب زننده و مختل کننده شناخت و رفتار انسان است به عبارت دیگر توصیه معروف خودت را بشناس در بخشی از کارهای کریشنا مورتی به صورت یک نوع مراقبه در می‌آید، یعنی به نفس فعالیت اندیشیدن «توجه کن» یکی از خدمات مهم کریشنا مورتی، درک صحیح مراقبه است.

کسانی که در زمینه آن تحقیق و تجربه دارند می‌دانند که دو نوع مدیتیشن یا مراقبه اساسی داریم یکی مراقبه با چشم باز و تمرکز روی یک شئ‌ای یا نقطه و دیگری مراقبه با چشم بسته و تکرار یک واژه به عنوان مانترا مانند تی ام مثلا مراقبه با چشم باز مانند دیدن درخت و مدیتیشن کردن روی آن است، مانند مورد آن نقاش که در این کتاب نقل شده که آنقدر به درخت نگاه کرد که خود درخت شد و بعد نقاشی کرد. لازم به گفتن نیست که از نظر جسمی درخت نشد بلکه با درخت یکی شد یعنی بین او و درخت چیزی قرار نگرفت. حال اهمیت برخورد کریشنا مورتی را با مدیتیشن می‌بینیم و بسیاری جاها در کارهایش مراقبه چشم بسته را در شکل نادرستش، به نقد می‌گیرد و در یکی از سخنرانی‌هایش در اوهای کالیفرنیا با تمام وجود و صداقت و صمیمیت می‌گفت:

زندگی خودش مدیتیشن است و مدیتیشن کردن زندگی کردن است و به جای مانترای کلمه‌ای توجه کردن به زندگی، خودش مدیتیشن کردن است، یعنی هر جا که ما بتوانیم به بی موردی و بی‌موقعی فکر، توجه کنیم به نوعی مراقبه و مدیتیشن مشغول بوده‌ایم و نتیجه آن معطوف کردن توجه به زندگیست و این شبیه همان چیزیست که دون خوان متوقف کردن زمان می‌نامد و برای خواننده فارسی زبان اغلب با مفهوم زمان واقعی و زمان نجومی اشتباه می‌شود مقصود کریشنا مورتی و دون خوان از زمان، فکر و خاطرات گذشته و تخیلات آینده است (موضوع تاریخچه شخصی در نظریات دون خوان ...) خلاصه اینکه کریشنا مورتی بیشتر انسان را به

یـک مـدیتیشن جامع و خلاق دعـوت می‌کنـد که در آن حـد و مرز و قیـود کلمه‌ای و لفظی نیست و انسان عمق و آرامش و شور بیشتری در این نوع مـدیتیشن احساس می‌کنـد در واقع انگـار بـا درون و بیرون، بـا همسر، فرزنـد، خانواده، مردم، اشیاء، گیاهان و حیوانات به قولی با ابر و باد و مه و خورشید و فلک در حال مدیتیشن است.

یعنی همانگونه که قبلا گفته شـد، زنـدگی کردن، مراقبه است و مانترای این مراقبه، نفس زندگیست نه پرداختن به جانشـین زندگی یعنی تمرکز روی واژه‌ای به عنوان مانترا در همین حرکت به توصـیه کریشـنا مورتی برخورد می‌کنیم آیا هنگام دیدن گل، خود گل را می‌بینیم یا سابقه، تخیل و خاطره از گل را و وقتی مدیتیشن چشم بسته می‌کنیم، مانترا واقعیت و یا حقیقت است یا سایه آن و این کـار به ماننـد اینست که وقتی قادر نیستیم به خاطر شـلوغی ذهن سـیب را ببینیم، به جای دیـدن و لمس کردن سـیب که به تعبیر وی رابطه‌ایسـت دست اول، به رابطه دست دوم یعنی به تکرار کلمه سیب می‌پردازیم و گمـان می‌کنیم که سیب را می‌بینیم. آیـا جـایی برای تکرار کلمه در ذهن هست یا نه؟ آیا این کار می‌توانـد به هوشـمندی و هوشـیاری انسان کمک کنـد؟ باید گفت بلی به شـرط اینکه فعالیت اندیشیدن، درست و به موقع و به جا باشد و از این کار در جای خودش استفاده شود و در صدد تعمیم آن برای همیشه اوقات نباشـیم (مانند ذکر ...) اغلب در آثار کریشنا مورتی به هنر در معنی هفت هنر بی‌توجهی دیده می‌شود و او ترجیحاً، خود گل را به تصویر و یا نقش گل ترجیـح می‌دهد و می‌خواهد بگوید که دیدن و شـنیدن و فهمیدن هم هنر است بنا بر این شاید به شدت با این شعر سعدی مخالف باشد:

به چه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد...

و هنرمند تنها کسی نیست که به هفت هنر آشنا باشد بلکه درست دیدن یک آسمان آبی هنگامی که بدون تخیل و مقایسه و تعبیر و تفسـیر دیده می‌شود خود، یک فضای هنریست. شاید همان شـکوه‌ای که از کلمه و تفسـیر دارد او را به برخورد دست اول با طبیعت بیشتر سوق می‌دهـد تـا نگـاه کردن آثـار هنری در نمایشـگاهها و حتی شـنیدن موسـیقی. در یادداشت‌هـای شخصـی کریشـنا مورتی حساسـیت گوش و چشم او به نحو بسـیار بارزی مشهود است و انگار در اثر دقت، صداهای بیشتری را در طبیعت می‌شنود که انسان آنها را در موسـیقی جسـتجو می‌کنـد و نیز دیدنی‌ها را بیشتر می‌بیند. در آثارش مکرر هنر را قرار دادن امور در جای خود می‌داند و بعیـد به نظر می‌رسـد که کریشـنا مورتی جایی برای هفت هنر قائل نباشـد و یا شایـد چنین به نظر می‌رسد که انسان قبل از هفت هنر باید هنر زندگی کردن را یاد بگیرد.

شاید مشکل‌ترین قسمت این نوشته مقایسه کریشنا با ذن باشد.

او در آثـار خود به راهنمایـانی که در ذهن شـاگرد باقی می‌ماننـد اعتراض دارد او می‌گویـد اگر ذن وصول به یک اقتـدار یا به قول (دون خوان) یک اقتـدار ذهنی باشد این با سایر بینش‌ها فرقی ندارد. شاید مقصودش اینست که از وقتی که ذن و ذ نیست، به وجود آمـده ایسـمها هر کدام خود به مانند یک ایست به معنی توقف در ذهن انسان قرار می‌گیرد و معرفت درست در حرکت است نه در ایسـتادن به قول اقبال (گر نروم نیسـتم) بنا بر این می‌بایست در سـیر و سلوک انسان، خود ذن محو شود. توصیه‌های آن حتی اگر در جهت حـذف کلمه و لفظ و انـدیشه و ماورای دوگانه اندیشـی باشـد و ایسـتا شود، خود نیز یک عـدم اقتدار می‌شود. در واقع تاکید کریشـنا مورتی بر خالی بودن ذهن، روان کردن آن است و نگران از اینکه مبادا نقش خدمتی و تسـهیلاتی و شـناختی لفظ و کلمه و انـدیشه به ضد خود تبدیل شوند و دست و پا گیر گردند. برای اینکه خواننده این نوع آثار دچار بدبینی و نا امیدی نشود لازم اسـت عنوان شود:

کسانی در رابطه با کریشنا مورتی و دون خوان یا نگرشهای دیگر نا امید می‌شوند که اینها را مطلق کنند زیرا جواب درست را تاریخ و جامعه بشری در مجموع به انسان می‌دهد اینها بخشی از ذهن و زندگی هستند نه تمام آن و راه حل را در - کل زندگی — با انسانها و همراه آنها باید پیدا کرد و این شدنی است و چون جای آن در اینجا نیست به زمان دیگر موکول می‌کنیم و بالاخره در زمینه احساس دینی همچنان که در کتاب حقیقت و واقعیت گفته است، آن را فعالیت درست (اندیشیدن) و یکی شدن با حق و حقیقت می‌داند. در انتهای این مطلبی را لازم می‌دانم که و آن اینست که اگر هورنای، کریشنا مورتی و کاستاندا و دیگران برایمان مطلق شوند از چاله به چاه می‌افتیم. به طور خلاصه مشکلات انسان ناشی از برخورد نادرست او با اندیشه است، یعنی فقدان درست اندیشیدن و عدم توانایی انسان در دیدن واقعیت و حقیقت و توجه کردن (مراقبه) باید همیشه به این نکته توجه کرد که: نگاه کن به آنچه هست Look At what is بگذار فهم و درک قانون حاکم باشد Understanding be The Law با تمام وجود (دیدن واقعیت و حقیقت) و آنچه که هست همان رهایی انسان است و (رهایی از دانستگی) را برابر با رهایی انسان می‌باشد؛ رهایی از دانستگی، استقبال از جهل نیست بلکه متوقف کردن رابطه نادرست انسان با دانستگی است.

مصداقیست از این شعر اقبال: دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز

کریشنامورتی و اوشو، شیاطینی در خدمت نفس

تا زمانی که دو بعد نفسانیت و روحانیت در انسان قوی هستند این کشمکشها متوالی او به صورتهای مختلف وجود خواهند داشت. اگر می‌بینیم خصلتهای ناپسندی وجود داره مثل کینه، غرور، نفرت، شغب و خشم، ریا، دروغ، دزدی، تکبر، پایمال کردن حقوق دیگران و ... همگی به واسطه نفسی قوی هستند که در وجود ماست که از این خصلت‌ها استفاده می‌کنه تا جلوی جانمون رو بگیره و معرکه رو بدین طریق به نفع خودش رقم بزنه. اما آیا میشه حالتی رو متصور شد که این خصایل منفی و ناپسند از وجودمون رخت ببندند و در وجودمون به آرامش برسیم و از این کشمکش‌ها دیگه خبری نباشه؟؟؟ جواب بلی هست.

منتها سؤالی پیش میاد اونم اینکه درچه حالتی می‌تونیم از این کشمکشها و از این خصایل منفی رها بشیم؟

با کمی دقت میشه به این سؤال پاسخ داد.

گفته شد که اگر کشمکشی هست به واسطه این هست که نفس انسان می‌خواد در تقابلش با جان معرکه رو به دست بگیره. یعنی کشمکش زمانی وجود خواهد داشت که جان آدمی دارای قوه باشه و اونو به سمت نورانیت سوق بده و در این حال نفسی هم که دارای قوه هست در مقابل این حرکت نورانی‌خواهی انسان وارد کار بشه و جلوی اون و بگیره.

اما اگر جان قوه‌اش خیلی ضعیف باشه به نحوی که قادر نباشه انسان رو به سمت خوبیها سوق بده چی؟

بله در این حالت دیگر کار نفس راحته و دیگر تقابلی وجود نداره صرفاً چیزی که هست جانی مرده هست که هیچ حرکت قابل توجهی از اون ساخته نیست لذا نیازی به کشمکش و فریبکاری نفس هم نخواهد بود و همه معرکه تقابلی نفس و جان در اختیار نفس خواهد بود.

لذا در این حالت دیگه به اون همه خصایل منفی و شهوات و ... نیازی نخواهد بود چون همه اونها ابزاری بودند در دست نفس برای رام کردن جان حالا که جان دیگه قدرتی نداره چه نیازی به اون همه ابزار هست که هیچ، خود استفاده از اونها هم برای نفس سنگینه که بنا بر این نفس به کلی اونها رو به کناری می‌زنه. رهاورد چنین حالتی آرامش خواهد بود و سکون و سکوت. چون دیگه از اون همه کشمکش خبری نیست. ولی آرامش و سکون و سکوتی از جنس سیاهی و تیرگی. چراکه نفس حاکم مطلق وجود انسان شده. در این حالت انسان به مقامی پایین‌تر از حیوان تنزل پیدا می‌کنه. شهوات به شدت در وجود انسان تقلیل می‌یابند به نحوی که شخص شاید احساس کنه که به تزکیه نفس رسیده و با توجه به این که خصایل منفی خیلی زیاد کاهش پیدا کرده‌اند این

تصورپیش میاد که شخص به حالاتی عرفانی دست پیدا کرده که این همه آرامش داره و به صلح رسیده و به سکون و سکوت و خصلتهای منفی که به یکباره رخت بستند و ... در حالی که غافل هست از این که اینها همه از حاکمیت مطلق نفس و سیاهی و تباهی بر وجود آدمی حاصل شده. حال سؤال دیگه‌ای پیش میاد و اون این که چگونه ممکنه چنین حالتی برای انسان به وجود بیاد که جان و روح آدمی اون قدر ضعیف بشه که نفس حاکمی تکامل معرکه رو به دست بگیره؟ اصل آدمی که همون جان اون هست و روح اون، اساسش بر دانایی و فهم و شعور ه. اساسش بر ذهنیته. هر چقدر علم و دانش و معرفت شخصی بالاتر باشه جان او از نورانیت بیشتری برخوردار خواهد بودو هر چقدر ذهن یا تشخصی وسیعتر و گسترده‌تر و پررنگتر باشه شخص از جان و روحی متعالی‌تر برخوردار بوده و جان اوقویترخواهد بود.

نتیجه این که جان زمانی فوق العاده ضعیف خواهد بود که اونو خالی از ذهنیات بدونیم. یک ذهن خالی متناظر با جانی ضعیف و شکننده و تسلیم شده خواهد بود.

وقتی مورتی و اوشو در تعالیم‌شون صحبت از ذهنی خالی می‌کنند و این که تفکر خوب نیست و ... در واقع کاری که می‌کنند اینه که تا حد مکن جان انسان رو ضعیف و ضعیف‌تر کنند و در این بین نفس آدمی هست که جشن می‌گیره و معرکه رو بدست می‌گیره و حاکم وجود انسان میشه. بله مورتی و اوشو دم از آرامش و صلح و دوری از خصایل منفی و شهوات می‌زنند که خواننده حالا می‌تونه به خوبی متوجه بشه که کدوم نوع آرامش و سکون و سکوت و به دور موندن از کشمکش و ... مد نظرایشان بوده. آرامش و سکون و سکوتی از جنس سیاهی وتباهی وفساد. البته مسلمه که مورتی و اوشو و ... مطمئناً به ابعاد مسأله به این صورت آگاهی نداشتند که اگر داشتند مطمئناً از رای خودشون بر می‌گشتند. مورتی و اوشوبه تمامی فریب نفسشون رو خوردند. نفسی که جانشون رو فریب داده بود و رفته رفته با گسترش سیاهی راه برگشت برای جان نگون بختشون سخت ترشده بود.

مورتی و اوشو به فریب نفس گفتند ما صرفاً چیزی رو می‌گیم بدون اینکه منطقی بیاریم و خواننده می‌تونه اونو اختیار کنه یا نه به خودش بستگی داره و زمانی که جانشون و وجدانشون که ناشی از جانشون و برگشتشون به منشأ اصلی و نور مطلقه اعتراض می‌کرده بر این فریبهای نفس و اعمال و حرکاتی که انجام می‌دادند دوباره به فریب این نفس ٪٪غداره اماره این اعتراضها رو فریب جان و ذهن معرفی کردند و دوباره بیشتر درعمق سیاهی فرورفتند تا بدانجا که دیگه راه برگشتی براشون باقی نموند و همه اینها برای این بود که می‌خواستند به آرامش و سکون برسند اما غافل بودند از این که این آرامش و سکونی که ناشی از حاکمیت نفس هست ریشه در سیاهی محض دارد و جز تباهی و نابودی و بدبختی چیز دیگه‌ای با خود به همراه نخواهد آورد. در کنار این توضیحات، حالت دومی هم وجود داره که در این حالت نیزکشمکش در وجودآدمی به حداقل میرسه و انسان به آرامش و سکوت میرسه و اونم زمانیست که نفس بسیار ضعیف بشه و به گوشه‌ای بخزه و حاکم وجود آدمی جان آدمی باشه. در این حالت اگر از خصایل منفی خبری نیست به این خاطر نیست که دیگه نیازی به این خصلتها نیست بلکه ناشی از اینه که دیگه به واسطه قدرت و قوت بسیار یاد جان آدمی و ضعف نفس، نفس قدرت ارائه این خصایل منفی رو نداره. نفسی که به واسطه ریاضتها و مجاهدتها و علم و معرفت جان، بسیار ضعیف شده و به گوشه‌ای خزیده و هیچ قدرت خودنمایی از خودش نداره. در این حالت کشمکش از وجود آدمی رخت می‌بنده و خصایل منفی و شهوات نیز همین طور و وجود آدمی ر و همه نور و نورانیت می‌گیره به واسطه نورانیت جان و اعتلای اونو این حالتیست که همه انبیا و اولیای الهی و دیگر صالحان و نیکان بنا بر معرفت و درجه خودشون از این حالت برخوردار بودند. در متن قبلی وقتی صحبت از دو نوع رهایی میشه دوستان مصداق کامل این دو نوع رهایی رو با توضیحات نسبتاً مفصل در اینجا مشاهده می‌کنند.

یکی رهایی از جنس نفسانی تکه در این حالت نفس حاکم وجود آدمیست و رهاورد اون آرامش و سکونی از جنس تیرگی و سیاهیست همونی که تعالیم مورتی و اوشو برای انسان می‌تونه به ارمغان بیارند و دیگری رهایی از جنس روحانیت و نورانیت که به

واسطه حاکمیت جان بر وجود آدمی شکل می گیره و رهاورد اون همه آرامش و خوبی و زیبایی از جنس نوره که می‌تونه انسان رو تـا لایتناها بالا ببره. با توجه به درازی مطلب و برطبق توضیحاتی که داده شـد به صورت خلاصه می‌توان برای انسان ۳ حالت زیر را متصور شد:

۱. جان قوی + نفس قوی = بروز کشمکش بین نفس و جان،

بروز شهواتی مثل خوردن و خوابیـدن و خشم و شهوت بیش از حـد معمول جهت رام کردن جان تحت فشار نفس و فریب نفس و نیز بروز خصایلی منفی مثل کینه و ریا و دروغگویی و، ... با قـدرت یافتن جان این خصایل منفی و شهوات کمرنگ‌تر و با قـدرت یافتن نفس اینها پررنگتر می‌شوند، غالب انسانها در این زمره قرار می گیرند.

۲. جان ضعیف + نفس بسیار قوی = حاکم شدن نفس بر وجود آدمی

به واسطه ضعیف شدن جان در اثر مذمت ذهنیت و تفکر و تعقل و اشاعه ذهن خالی و ... و سیطره سیاهی و تباهی بر ابعاد مختلف وجـود انسـان، سقوط شخص بـه مرتبه ای پـایینتر از حیـوان، دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهـد بـود چـون دیگر نیـازی به کشمکش نیست و نیازی به شهوات بیش از حد و خصایل منفی نیست چرا که اینها همگی برای رام کردن جان بودند ولی حالا که جـان ضـعیف شـده دیگـه بـه کـار نمییـان، تلقی شـخص بر این که در این حـالت به واسـطه رسیدن به آرامش (که به واسـطه نبـود کشمکش بـه وجـود میـاد) و دوری از شـهوات و خصایـل منفی بـه تزکیـه درون رسیده که این تلقی ناشـی از فریب نفسه، آرامش حاصـل در این حـالت از جنس سیاهی و سکون و تبـاهیست چرا که در سایه حاکمیت نفس سیه کار و سیه پیشه بر جان آدمی به وجود اومده و این حالت مخصوص پیروان کریشنامورتی و اوشو و ... و همه کسا نیست که تعالیم ایشان رو به کار بسته‌اند.

۳. جان بسیار قوی + نفس ضعیف = حاکم شدن جان بر وجود آدمی و سیطره نور و روحانیت و رحمانیت بر ابعاد مختلف زندگی انسان،

دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهد بود چرا که دیگه نفس قدرت لازم برای ایجاد کشمکش رو در اختیار نداره و به گوشه‌ای خزیـده و جـان بـا نـورانیت و بـا علم و معرفت کلیه حرکـات نفس چمـوش رو زیر نظر داره، بر اثر نبـود کشـمکش و نیز نزدیکی به خداونـد متعال و نورانیت حاصل از این نزدیکی آرامشـی به وجود میاد از جنس نور و خصایل منفی و شـهوات بیش از حد نیز زایل می‌شن چرا که دیگه نفس قدرتی برای ارایه اونها در اختیار نداره و نورانیت جای اونها رو می گیره، شخص به تزکیه درون میرسه و روح و جان انسان قادره تا لایتناها پرواز کنه و این حالت متناظر با حالت انبیا و اولیا و اوصیا و نزدیکان درگاه حضرت حق می‌باشد.

http://mortiviaeslam.blogfa.com/۸۹۰۴.aspx

بخش نقدها

کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش

اگر با دقت انـدیشه‌ها و آموزه‌های کریشـنا مورتی بررسـی شود و به صورت عمیق آموزه‌های وی مورد کالبـد شـکافی قرار گیرد به دیدگاه‌های دیگری می‌رسیم. بدون شک تفکر بودا یکی از زیر ساخت‌های اندیشه‌های مورتی است.

یوگا، آیین ذن و برخی ادیان شرقی از دیگر مبانی فکری کریشـنا مورتی به حساب می‌آینـد. از نظر مورتی سراسـر زنـدگی بشـر را رنج تشکیل می‌دهد. تمام وابستگی‌ها و شرطیت‌های ذهن، ریشه در رنج دارد. در آیین بودا خاستگاه رنج، تشنگی است.

این تشنگی نسبت به حواس و جاودانگی است.

امـا هرگز به اینکه آموزه‌هـای پیشـنهادیش ریشه در تعالیم سایر مکاتب فکری و دیگر ادیان هنـدی دارد اعتراف نکرده است و حتی

اشاره‌ای کوتاه و کوچک هم ننموده بلکه پیوسته سعی دارد تا چهره‌ی آن تعالیم را خدشه‌دار ساخته و یا جایگاه ویژه‌ای برای آموزه‌های خودش در نظر بگیرد، او در رابطه با ذن بودیسم اظهار می‌دارد:

نمی دانم چرا شما با تکرار حرف دیگران خود را به زحمت می‌اندازید. ذن بودیست‌ها، هندوها، مسیحیان، متخصصین، هرچه می‌خواهند بگویند. آیا شما باید همیشه تحت نفوذ یک اتوریته باشید؟ لطفاً درباره این امر به دقت فکر کنید. ما آدم‌های دست دومی هستیم. آنچه را که دیگران می گویند ما تکرار می کنیم. [۱] نقطه نظر او درباره‌ی انرژی کندالینی که از اصول مهم یوگا به شمار می‌رود، نشان می‌دهد که وی مکاتب متنوع یوگا را می‌شناخته و خود نیز به انجام آنها لااقل برای مدتی در سالیان جوانی‌اش اهتمام داشته است، اما هم چون همیشه تفسیر و تأویل خود را از کندالینی دارد و همان نظر خود را به مخاطبان ارائه می کند:

من نسبت به مردمی که از بیدارسازی کوندالینی سخن می گویند، تردید دارم. آنها روی آن دیگری کار نکرده‌اند، ولی می گویند کوندالینی را بیدار ساخته‌اند، بنا بر این من صلاحیت آنها را مورد تردید قرار می‌دهم. [۲] موضوع غیر عادی و عجیب در همه اینها آن است که من همیشه شیفته و مجذوب بودا بوده‌ام. [۳] کریشنا مورتی از یک طرف اظهار می‌دارد که انسان‌ها بنا به عادت و یا تربیت به دنبال آتوریته و مرجعیت فردی که به ظاهر داناتر، قدرتمندتر یا دانشمندتر است می‌رود. به ویژه در عرصه‌ی ادیان و مذاهب، آتوریته‌های مذهبی بیشتر مورد توجه قرار می گیرند. اما این خطر همواره وجود دارد که پذیرش آتوریته، پذیرش نوع نگاه آنها و نفی خویشتن باشد.

هنگامی که شما میل دارید خود را زیر نفوذ و تبعیت یک «آتوریته» قرار بدهید همان وقت است که خود را خرد کرده‌اید. [۴] این یک طرف سکه است.

اما از سوی دیگر او شصت سال از عمرش را با سفرها و سخنرانی‌های فراوان در مجامع گوناگون گذرانده است و در این مسیر هواداران، طرفداران و دوستداران فراوانی یافت. از جمله ارکان مهم تفکر مورتی که حاوی تناقض است، نفی رابطه مرید و مرادی است.

او با شدت در بسیاری از سخنرانی‌های خویش بر این موضع اصرار می‌ورزد که سعی در جذب مرید و مرید پروری ندارد. من نمی‌خواهم مذهب جدیدی بنیاد کنم! نمی‌خواهم فرقه و نحله‌ی جدیدی آورده باشم؛ یا تئوری‌ها و فلسفه‌های جدید وضع کرده باشم ... من هیچ شاگرد و مریدی ندارم؛ هیچ حواری و مبلّغی ندارم نه در بعد مادی و فیزیکی و نه در زمینه‌های روحی و معنوی. پول هم برایم کشش و جاذبه ای ندارد [... ۵] از سوی دیگر کریشنا مورتی صاحب مؤسسات و تشکیلات متعددی است.

او مبلّغانی هم داشت. جمع کثیری از هواداران و پیروانش هم در زمان حیات و هم بعد از مرگ او مأموریت تبلیغ و اطلاع رسانی را بر عهده داشتند. مورتی از یک طرف مرشد را برای انسان همانند چوب زیر بغل می‌نامد و می‌داند [۶] و از طرف دیگر به خودشیفتگی و خودستایی دست می‌زند. کریشنا مورتی از یک سو تمسک و هر واسطه‌ای را نفی می کند و از خود مرجعیت و مرشد بودن را دور می‌سازد. [۷] اما از سوی دیگر برای خود کشف و کرامات نقل می کند.

از جمله اصول دیگری که در دستگاه فکری کریشنا مورتی به چشم می‌آید نفی هر گونه تکنیک و روشی خاص برای دستیابی حقیقت جویان به حقیقت است.

او بر خلاف سایر مدعیان، مدعیست که خواندن اوراد، انجام حرکات بدنی و ریاضات نمی‌تواند انسان را به حقیقت برساند. کریشنا مورتی رسماً اعلام می کند که: هیچ تکنیکی برای یاد گرفتن وجود ندارد. [۸] اما مورتی در آثار و گفته‌های خویش گاه به بیان راه کارها و روش‌هایی اشاره دارد. نظیر راه‌های رهایی از شرطیت ذهن، راه کار رهایی از ترس‌ها و نفرت‌ها و تضادهای درونی، چگونه عاشق شویم، چگونه می‌توان بی‌حوصلگی و ملالت را از خود دور کرد، انضباط و انطباق چگونه برای ما حاصل می‌شود، هنر دیدن و هنر شنیدن و از همه مهم‌تر مدیتیشن که درباره‌ی آن یک کتاب مستقل نگاشته است.

اصولاً ـ هر سیستمی که مدعی معنویت، هدایت و تعالی بخشی به انسان است باید دارای دو بخش باشد؛ بخش نظری و فکری و بخش عملی و اجرایی. اگر مکتبی فاقد بخش نظری باشد، مکتبِ متزلزل و آسیب پذیری خواهد بود و اگر فاقد بخش دوم بخش عملی باشد تنها در حد یک تئوری و نظریه باقی مانده به صحنه‌ی عمل نخواهد آمد و هرگز در متن زندگی و جامعه نمی‌تواند خود را نشان داده در حد ذهن باقی می‌ماند و به تعبیری مکتبی برای تدبیر جامعه و انسان به سوی اهداف مقدس نخواهد بود.

از نکات جالب و قابل توجه اینکه سالیانی پیش استاد بزرگوار مرحوم علامه جعفری با اندیشه‌های کریشنا مورتی آشنا می‌شود و تأملاتی درباره‌ی آثار و آموزه‌های او انجام می‌دهد. حاصل آن کتابیست با عنوان کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش. علامه جعفری در این کتاب ۱۱۰ صفحه‌ای برخی از آموزه‌های مورتی را مورد دقت و نقد قرار می‌دهد.

نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کریشنا مورتی / محمد تقی فعالی / با تلخیص یک پرسش و پاسخ درباره گفته‌های کریشنا مورتی

پرسش:

دیدگاه‌های کریشنا مورتی چگونه است؟

آیا می‌توان آنها را قبول نمود؟

پاسخ:

در مورد کریشنا مورتی باید گفت که وی بیش از آن که تعالیم روشن و واضحی داشته باشد، مراد خود را در در الفاظی که ابهام و پیچیدگی در آن موج می‌زند، پنهان می‌کند.

کسانی که اندک آشنایی با کتاب‌های کریشنا مورتی دارند، کاملاً متوجه ابهام گویی و مطالب غبارآلود مورتی شده‌اند.

اگر بخواهیم واقعیتِ اندیشه‌های مورتی را به صورت خلاصه بازگو نماییم؛ باید بگوییم که مورتی هیچ برنامه عملی پیشنهاد نمی‌دهد و خواننده کتب مورتی دست آخر تکلیف خود را نمی‌فهمد که چه کار باید انجام دهد؟ البته مورتی گاهی شعارهایی را در ضمن گفته‌هایش به عنوان هدف و مقصد، یادآور می‌شود؛ مانند این جمله که انسان باید به موکشا (رهایی و آزادی) دست یابد، ولی نه این مفهوم را به روشنی تعریف می‌کند و نه راهی به سوی آن پیشنهاد می‌کند.

وی در مورد آزادی می‌گوید:

«آزادی کیفیتیست فی نفسه کامل و غیر وابسته ... آزادی یعنی سکوت، خلوص و خلوت کامل ذهن». (نگاه در سکوت، ص ۶۵)

آیا به راستی این تعریف از یک مفهوم پذیرفتنی است؟

کدام یک از مخاطبین کریشنا مورتی با شنیدن این جمله که «آزادی یعنی سکوت، خلوص و خلوت کامل ذهن»، به تصویر روشنی از آزادی می‌رسند؟ این جور کلی گویی و نظریه پردازی اگر هم یک خواننده کم اطلاع را قانع کند، برای کسی که می‌خواهد یک تعریف عملی و روشن و دارای حد و مرز دقیق از یک اندیشمند بشنود، نه فقط قانع کننده نیست، بلکه مغالطه به حساب می‌آید. ذکر یک نکته در این جا لازم است که تمام نظام اعتقادی کریشنا مورتی در یک مفهوم خلاصه می‌گردد؛ و آن هم «شرطیت ذهن» است.

(دقت کنید!) وی در جای جای کتبش این مفهوم را مورد اشاره و تحلیل قرار داده است.

شرطیت ذهن از نگاه وی یعنی تمام تصویرها و برداشت‌هایی که ذهن آدمی از پدیده‌های عالم دارد. وی تمامی پریشانی‌ها، ترس‌ها، استرس‌ها و اختلالات روحی و روانی را ناشی از ذهن شرطی می‌داند. اما اگر کسی همین مفهوم را در کتب وی ردیابی کند و آن را مورد کنکاش و تامل قرار دهد؛ متوجه می‌شود هر چند وی برخی از آثارِ ذهن شرطی را بیان کرده است (مثل موارد بالا)؛ اما خود این فرایند را بدون تعریف دقیق رها کرده است و به علاوه راه فرار از ذهن شرطی را هم متعرض نشده است.

البته وی به نوعی تکلیف مریدان خود را روشن کرده و آنها را منتظر برنامه عملی نمی‌گذارد؛ چنان که می‌گوید:

«حقیقت سرزمینی است بدون معبر، راهی به سوی آن نیست..» (تعالیم کریشنا مورتی ص ۱۴) از این جمله به خوبی روشن است که وی اگر هم «حقیقت» را قبول داشته باشد؛ آن را مسدود می‌داند و کسی که هدفی را مسدود بداند، معلوم است که برنامه‌ای هم برای رسیدن به آن پیشنهاد نمی‌دهد؛ چرا که اساساً راه را بسته می‌بیند و رسیدن و اتصال را محال می‌داند. در این جا یک سؤال را باید از مورتی پرسید که اگر واقعاً حقیقت راهش مسدود است؛ پس خود وی در کتاب‌هایش دنبال چیست؟

سخنرانی‌ها و کارگاه‌هایی که وی برگزار می‌نمود با چه هدفی بوده است؟

اگر راه حقیقت بسته است، وی تلاش می‌کند که مخاطبین خود را به چه تشویق کند؟ آیا به غیر حقیقت؟ غیر حقیقت که گمراهی و اتلاف وقت است.

طبق این مبنا، آیا بهتر نبود وی دیگران را آزاد بگذارد، که بیشتر درگیر یک کار بی نتیجه نشوند؟ وی در جای دیگر می گوید:

«حقیقت سرزمین است بدون راه و بدون معبر. شما نمی‌توانید بر اساس هیچ مکتب، مسلک، سیستم و فلسفه‌ای راهی برای آن بسازید. این نظر من است و تحت هیچ شرایطی از آن دست بر نمی‌دارم.» (تعالیم کریشنا مورتی، محمد جعفر مصفا، ص ۴۱) همه می‌دانیم که مورتی موسسات و مدارس و مراکز مختلف فرهنگی و علمی در کشورهای مختلف بنا نهاد. هر ناظر بی‌طرفی حق دارد یک سؤال را از مورتی بپرسد که نظام تعلیم و تربیتی که وی در موسسات خود اجرا می کرد، طبق کدام مبنا و ایده شکل گرفته است؟

اگر هیچ سیستم و فلسفه‌ای نمی‌تواند انسان را به سعادت برساند؛ پس مورتی چرا خود مراکزی را بنا نهاد و تعدادی را تحت پوشش این مراکز قرار داد؟ بالاتر این که اگر هیچ فلسفه‌ای نمی‌تواند راهبر به حقیقت باشد؛ باورها و نظام فکری که مورتی آن را تبلیغ می کند؛ به چه دلیل شامل همین حکم نمی‌شود؟ چرا باید نظام معرفتی کریشنا مورتی از دیگر مکتب‌ها و آیین‌ها استثنا شود؟

کریشنا مورتی می گوید:

«متوجه باشید که هیچ نوع فلسفه و الهیات و بحث درباره تصورات و مفاهیم ماوراء الطبیعه را تجویز نمی کنم. به نظر من همه ایدئولوژی‌ها کاملاً احمقانه است.»

(رهایی از دانستگی، ترجمه مرسده لسانی، ص ۴۳) مناسب است اندیشه‌های مورتی را از زبان علامه جعفری چنین به ترازوی سنجش بریم. مرحوم علامه استاد محمد تقی جعفری در کتابی که با عنوان «کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش» نگاشته است، جملات بالا را چنین ابطال کرده‌اند:

«نخستین مسأله‌ای که متوجه نویسنده است اینست که اگر اثار قلمی شما بر هیچ مبنا و اصل و قانونی مستند نیست، چه طور واجب می‌دانید که مردم این آثار گسیخته و پاشیده را مورد مطالعه قرار دهند و ابعاد زندگی خود را بر اساس آن تنظیم نمایند؟ اگر هم آثار قلمی شما بر پایه اصول و قوانین خاصی استوار است، پس خود یک دستگاه ایدئولوژی است.»

(کریشنا مورتی و سفسطه‌هایش، علامه محمد تقی جعفری، ص ۵)

نقدی بر تعلیمات کریشنامورتی

مصفا و مورتی و اوشو و ... زیاد با هم فرقی ندارند. همگی در راه باطلی قرار گرفته‌اند و متاسفانه و دو صد متاسفانه که تعداد کثیری رو هم به این راه باطل، به اسم حقیقت جویی سوق می‌دهند. اکثراً جوانانی که با فطرتی پاک به دنبال سرچشمه زلال حقیقتند، ناغافل تحت تعاریف ظاهرفریب و جملات دلفریب و گول زننده این آقایان به راه گمراهی کشیده می‌شوند و در حلقه دور و تسلسل تعریف شده مورتی غرق می‌شوند. همون اول بگم که مورتی و مصفا و ... زیاد فرقی با هم ندارند. شاید در جزییات اندیشه هاشون با هم متفاوت باشند ولی در اساس اندیشه‌شون مصفا پیرو مورتیه و با توجه به اینکه مورتی از اساس بر راه گمراهی و باطله بنا بر این میشه با یک تحلیل مناسب و درخور بساط این مکاتب و اندیشه‌ها رو به یکباره بست تا بیش از این به نسل بشر ظلم

بیشتری روا نشه. مشکل مورتی تنها در اینه که بنده خدا باور داشت به هر آنچه که گفته و به واسطه این باور که اونو کاملاً مطلق می‌پنداشته مابقی اندیشه هاش رو پایه‌گذاری کرده و ... تا مکتب به کلی شکل گرفته. تا حالا شاید چنین نقدی بر اندیشه مورتی صورت نگرفته که مستقیم سراغ باورهای اولیه اون میره و با روشنتر کردن بیشتر مسأله از بنیان، امکان تخریب اون همه ایده و عقیده باطل رو فراهم می‌کنه. قبل از روشنگری بیشتر، شاید جالب باشه که این نکته رو بررسی کنیم که چرا اندیشه مورتی این همه با اقبال عمومی روبرو شده؟ از دو جهت میشه این مسأله رو بررسی کرد. اول اینکه اندیشه‌های مورتی در قالبی ساده و قابل فهم برای عموم بدون پیچیدگی زیاد و در عین حال در ظاهری فریبکارانه ارائه شده (البته منظور از فریبکاری نه اینه که مورتی عمداً این فریب رو انجام داده بلکه مورتی صرفاً باورهای خودش رو عنوان کرده و اصلاً چون بر اساس این باورهاش جهان رو تحلیل کرده بنا بر این حتی فکر می‌کرد که با عنوان کردن عقایدش می‌تونه به جامعه بشری جهت رسیدن به آزادی و صلح و آرامش بیشتر کمک کنه)

دوم اینکه در اثر عمل به عقاید و افکار مورتی شخص در زمانی کم به اون حس رهایی که مد نظر نویسنده بوده تا حدودی دست پیدا می‌کنه و حالت سرخوشیی که دست می‌ده به همراه آرامش و ... این نکته رو به شخص تاکید می‌کنه که راه رو درست اومدی و بنا بر این شخص به سختی از این اندیشه حمایت می‌کنه. واقع امر این هست که اندیشه مورتی از عمق قابل توجهی برخورداره و به این خاطره که در طول زمان از گزند منتقدین تا حدود زیادی در امان مونده و تونسته شاکله اولیه خودش رو به خوبی حفظ کنه که هیچ طرفداران زیادی رو هم به سمت خودش به واسطه ماهیت فریبکارانه‌ای که داره جذب کنه. نکته اساسی در تحلیل اندیشه مورتی نه در جزییات ارائه شده اون بلکه در باورهای اولیه و اساسی هست که اندیشه مورتی بر اساس اونها شکل گرفته. باورهایی در خصوص حقیقت، عشق، وجود، تمامیت، زیبایی، علم و معرفت و اندیشه و ... کریشنا مورتی با توجه به اینکه روانشناسی خونده بود و با روانشناسی نوین غرب آشنایی داشت و از سویی دیگر به عرفان هندی نیز به صورت قابل توجهی به لحاظ نظری حداقل تسلط داشت در مفاهیم مربوط به وجود و درک و فهم و تصاویر ذهنی تا عمق قابل توجهی پیش رفته بود.

ولی در تلاش برای یافتن جوابهایی مناسب برای سؤالاتی که در ذهنش وجود داشتند و عملا اونو مضطرب کرده بودند و آرامش رو از او سلب می‌کردند حس می‌کرد که به بن بست رسیده. (شاید این وسط کریشنا در اون موقع یه مشکل اساسی داشت و اون نداشتن اعتقاد راسخ به وجود خالقی که همه چیز و همه کس رو آفریده تا بتونه از این بن بست رها بشه و به مرحله بعدی عمق وارد بشه ولی با توجه به اینکه معتقد به اصالت اشیا بالذات بود عبور از این مرحله فکری و معرفتی براش میسر نمی‌بود و بنا بر این با تمام وجود حس می‌کرد به بن بست رسیده و با تمام وجودش جویای آرامش بود) در بررسی عمیقتر مورتی متوجه میشه که انسانها از داشته‌ها و اندیشه‌های قبلیشون برای درک چیزهای نو و جدید که حتی قبلا ندیده‌اند استفاده می‌کنند.

خب این می‌تونه درست باشه یا نه؟؟؟ مورتی از خودش این سؤال رو می‌پرسه و با توجه به اینکه به اصالت اشیا بالذات معتقد بوده میگه که نه این درست نیست چرا که هر شیی برای خودش هست و مفاهیم و حقیقت مربوط به خودش رو داره و نمیشه با اندیشه‌های قبلیمون به بررسی چیز جدیدی که حقیقت جدیدی هم داره بالطبع، بپردازیم. مورتی میگه هر چیزی صرفاً هست؛ بدون اینکه بگه من زیبا هستم یا زشت و ... صرفاً هست.

همان گونه‌ای که باید باشه و این ماییم که برچسبهای مختلف رو بهش می‌زنیم. در واقع به صورت کاملی به اصالت اشیا اعتقاد داشته و این مشکل اصلی‌ترین و یکی از اساسی‌ترین ایرادهای وارده به مورتی و اندیشه هاشه که عملا پایه ای‌ترین باور مورتی باوری غلط و اشتباه بوده. نکته جالب اینه که تمام اندیشه‌ها و حتی باورهای مورتی بر اساس این باور اولیه شکل می‌گیره. در واقع میشه گفت تلقی مورتی از حقیقت اون چیزی نیست که بواقع هست.

بذارین از عرفان اسلامی شروع کنیم. در عرفان اسلامی اشیا ممکن الوجودی هستند که دارای هستی عاریتی می‌باشند که دم به دم

هستیشون دچار تغییر میشه و وابسته هستند به واجب الوجود. بنا بر این تمام عالم و مظاهر اون وابسته هستند به واجب الوجود و لذا دارای حقیقت وابسته‌ای هستند که از سرچشمه‌ای غنی و یکسان برای کل موجودات عالم ناشی میشه. بنا بر این میشه با دونستن حقیقت موجودی به حقیقت سایر موجودات نیز پی برد و شما اگر بخشی از حقیقت موجودی رو بدونید میتونین بخشهایی از حقایق موجود در موجودات عالم رو از قبل دونسته باشین که با دیدن اشیا جدید بالفور متوجه این حقایق بشین. (صحبت در این خصوص با توجه به اینکه از عمق قابل توجهی برخورداره کمی پیچیده به نظر میاد لذا به بیان مختصر بسنده می‌کنیم) بذارین با مثالی مسأله رو کمی بیشتر روشن کنیم. فرض کنین بچه ای نمی‌دونه مفهوم گل چیه. اولین گلی رو که می‌بینه حقایقی بر او روشن میشه که اگر بعداً گلی با شکل و رنگی دیگه رو بهش نشون بدین اون مفهوم گل رو می‌تونه بالفور استنتاج کنه و مثالهایی از این دست که تو زندگی روزمره به کرات مشاهده می‌کنیم. در واقع میشه گفت که حقایق اشیا گوناگون چیزی جدا از هم نیست و با هم مشترکه منتها تجلیات مختلف اشیا این ذهنیت رو به وجود میاره که حقایق گوناگونی وجود داره. به واسطه عمق مطلب نمیشه بیشتر از این وارد این قضیه شد.

البته اگه قرار باشه خدا رو در نظر نگیریم و برای اشیا اصالت مجزایی در نظر بگیریم که بالذات اصیل باشند اون موقع هست که اشیا دارای حقایق مختلف و مجزا از هم میتونن باشن. در واقع تلقی مورتی به صورت دوم بوده. با همه این تفاصیل حتی در حالت دوم که از نظر عرفان اسلامی و دینی اعتبار نداره چونکه باید وجود خدا رو رد کنه (دوستان شاید بگند مورتی در جاهایی خدا رو قبول داشته باید بدونید که مورتی در هنگام ایراد این باور خدا رو باور نداشته یا اگه داشته باورش کاملاً سطحی بوده و در جهان‌بینیش این خدای اون جایگاهی نداشته) نمیشه گفت که حقایق از هم مجزا حتما هستند.

بذارین به سبک مورتی ما هم مثالی بزنیم. علم فیزیك یا شیمی دارای قواعدی هستند که در کل جهان هستی برقراره و به تجربه این بر همگان ثابت شده. این قوانین از شیءای به شی دیگر لایتغیر باقی میمونن. این قوانین نشان از حقایقی می‌ده که در این اشیا جاریه و با توجه به اینکه این قوانین تغییر نمی‌کنند لذا میشه نتیجه گرفت که اشیای مختلف دارای حقایق مشترکی هستند.

یعنی با دونستن بخشی از حقیقت یک شی میشه به بخشی از حقایق شی یا اشیای دیگه‌ای پی برد. چیزی که مورتی به کلی منکر این مسأله هست و بلکه اونو به شدت تقبیح می‌کنه و معتقده که می‌تونه انسان رو از حقیقت دور کنه. خواننده گرامی اگه خوب دقت کنه خطای مورتی رو می‌تونه به روشنی و وضوح درک کنه. خطایی که به تحقیق میشه گفت از این نقطه دامنه گسترده تری رو در تعلیمات مورتی به خودش می‌گیره و با تبیین آرای باطل جدیدتری که به اون اضافه میشن مکتب مورتی رو شکل می‌ده. مکتبی که همانگونه مشاهده شد از شالوده بر پایه‌ای غلط و باطل گذاشته شده و با توجه به تبیینات بعدی که به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر روی این مفهوم قرار گرفته کل تعلیمات رو باطل می‌کنه و جز سیاهی و خسران برای پیروانش چیزی رو به همراه نخواهد داشت. حالا- که مشخص شد نقطه اولیه گمراهی مورتی چی بوده و با کدوم باور غلط بوده که مورتی مکتب خودش رو پایه‌گذاری کرده و مکتبش به یکباره باطل و غلطه و انسان رو گمراه می‌کنه، سؤالی پیش میاد که با همه این اوصاف و رای بر باطل بودن تعلیمات و اندیشه‌های مورتی چرا با عمل به این تعلمیات، انسان به رهایی وعده داده شده دست پیدا می‌کنه؟ واقعیت اینه که دو گونه رهایی وجود داره. یکی رهایی که برای شخص حادث میشه به واسطه زیادی معلومات و معارف و دانسته‌ها از ظاهر و باطن اشیا و دنیا و عملکرد انسانها و ... که عملا شخص رو قادر می‌کنه خودش رو کنترل کنه و بر شرایط محیط اطرافش و خودش تسلط داشته باشه. این نوع رهایی که از تحلیل کاملاً عمیق و همه جانبه اشیا و عالم بر اساس معلومات و دانسته‌ها صورت می‌گیره خاص انبیا و اولیا و اوصیا و اشخاصیست که به معارف غنی و عمیقی به واسطه نزدیکی به خداوند متعال دست یافته‌اند.

نوع دوم رهایی هم که بازهم می‌تونه نشان از تسلط شخص به خودش و محیط اطرافش بده رهایی از جنس مورتیست. با رد حقایق موجود بر اساس باورهایی غلط و نادرست و با زیر سؤال بردن منطق و استدلال و حتی اندیشه به صورت ساده‌ای شخص تبیین

ساده‌ای از اشـیای مختلف می‌کنه که اونو قادر می‌کنه حس کنه بر محیط اطرافش تسـلط داره و بدین واسطه یه حس رهایی و حس آرامشـی به اون دست می‌ده. این نوع رهایی خاص منکران حقیقت و دوری گزینان راه حق و حقیقت و متمسکین به آرا و تعلیمات مورتی و اشـخاص مشابه هسـتش. در هر دو گونه رهایی که یکی به واسـطه کثرت معلومات و انـدیشه و عرفان و دیگری به واسـطه دوری گزینی از آنچـه که حقیقته، حاصـل میشه انسـان حس آرامش بیشـتری بـدست میـاره. منتهـا این حسـها در دو حـالت زمین تا آسـمون بـا هم فرق دارنـد. حس رهـایی در حالت اول که خاص اولیای خـداست یعنی پرواز کردن و به اوج رفتن و قله معنویت رو حس کردن و از نور حق مملو شدن و ... و در دومی حس رهایی یعنی سـقوط کردن و در سیاهی دست و پا زدن هر چند که حس میشه که در اوجیم و چون دو گونه حس رهایی شبیه هم هست علی الظاهر پیروان مورتی با رسـیدن به رهایی خودشون رو با اولیای حق هم ردیـف می‌بینن و اینو به وضوح میشه در نوشـته‌ها و آرای اونهـا دیـد در حـالی که از این به آن فاصـله از زمین تـا آسـمانه. امیدوارم نقد حاضر مورد استفاده دوستان و به ویژه کسانی که جویندگان راه حقیقتند و خدای نکرده به واسطه این گونه مکاتب به ظاهر حقیقی و عرفانی نما فریفته شده‌اند، قرار بگیره.

(پـاورقی: در سرتاسـر این متن منظور از انـدیشه‌ها و تعلیمات مورتی همون باورهای اولیه او در خصوص ذهن و انـدیشه و حقیقت و منطق و استدلاله) http://mortiviaeslam.blogfa.com/۸۸۱۲.aspx

نقدی بر آنچه از کریشنا مورتی و مصفا آموختم

اغلب مکاتب شـرقی از ذن بودیسم تا صوفی گری و عرفان مسـلکی اسـلامی تمام تاکیـد خود را بر درون انسان گذاشـته‌اند و محور شروع و پایان سیر و سلوک خود را در این امر وقف کرده‌اند که انسان باید خود را بشناسد و تنها وظیفه او همین است و با تاکید بر این اصل به گونه‌ای تجریـد و جدا سازی انسان از جامعه، کار، سـیاست و دغدغه‌های اجتماعی او دست زده‌اند و گفته‌اند که انسان در تنهاییش، انسان است و وقتی در روابط پوچ اجتماعی غرق می‌شود هرگز نمی‌تواند به هیچ آگاهی اصیلی دست یابد. تاکید بیش از انـدازه آنها بر درون گرایی این مکاتب را به بی‌تفاوت‌ترین و لا قیـدترین مکاتب نسـبت به دغدغه‌های اجتماعی دورانشان تبدیل کرده است.

این طرز تفکر و بی‌تفـاوتی اجتمـاعی در اغلب فیلسوفـان جدیـد نیز وجود دارد. فیلسوفانی که می‌توان آنها را بنیان گزاران و پیروان نهضت اگزیسـتانس نـام نهـاد؛ تنهـا به دغـدغه وجودی انسان پرداخته‌انـد و او را به عنوان یک وجود، قابل ارزش یافتنـد که بایـد به بازیابی خود بپردازد که این کار نیز عملی نیست که در بطن روابط اجتماعی قابل انجام باشد.

(به جز برخی از آنها همچون گابریل مارسل، که برای جایگاه او در اجتماع اهمیت قائل بودند و او را به عنوان موجودی اجتماعی و دارای تعهدات و مسؤولیت‌های اجتماعی مورد بررسـی قرار داده‌اند.) کریشنا مورتی علی رقم اینکه خودش را از هر گونه وابستگی نسبت به هر دین و مکتبی جـدا می‌بینـد از متـاخرین مکتب ذن بودیسم می‌باشـد و این را از مقـایسه آموزه‌هـایش بـا آموزه‌های این مکتـب می‌تـوان درک کرد. اصـالت زنـدگی ایـده‌ایست که ازمطـالعه آثـار او در ذهنتـان نقش می‌بنـدد. او بـا پـوچ انگاشـتن تمـام ارزش‌های انسانی آنها را همچون کفش تنگی به پای بشـریت به تصویر می‌کشد که راه رهایی او را بسته‌اند و او را اسیر دغدغه‌های بیهوده کرده‌اند که از اجتماعش به او تحمیل شده است و او نیز بدون هیچ اختیاری آنها را همچون مرده ریگی پذیرفته است.

او بـا چنین برداشتی از ارزشـها؛ انسـان را در تمـام طول تاریـخ، درگیر جنگ‌های عبث قبیله‌ای، قومی، دینی و ایـدئولوژیک دانسـته است و ذهن انسـان را همواره اسـیر باورهـای پوچ و غیر مفیـد دانسـته که در شـلوغی آنهـا خود را گم کرده و بـا پناه بردن او به این ارزش‌ها و باورها و ساختن قلعه و حصار ذهنی در حال فرار از خویشتن است، انسان نمی‌تواند با خود تنها باشد زیرا این تنهایی به او احساس پوچی و بی‌ارزشـی می‌دهد. به تعبیر او، تمامی حرکات انسان اسیر (او بر این اعتقاد است که به جز معدودی تمامی انسان‌ها اسـیرند) بی‌ارزش است و اگر در شـرایط دیگر و جـامعه دیگر بود بی‌شـک به گونه‌ای دیگر رفتـار می‌کرد و باورهـای اخلاقی او را

همان چیزهایی شکل می‌داد که در آن اجتماع معتبر بود.

راهی که او برای نجات از این همه قید و بندها و وابستگی‌ها و دوندگی‌های بیهوده برای کسب ارزشهای اجتماعی به ما پیشنهاد می‌کند تنهایی، سکوت و آگاهی ایست که از این سکوت به ما می‌رسد، این آگاهی بر خلاف تمام علوم و فنونی است که با تلاش کسب می‌شوند؛ راه کسب این آگاهی بی‌تلاشی است، زیرا هر گونه تلاشی که برای کسب حقیقت انجام بگیرد بر پایه و انگیزه‌ی یک ایده است که از اجتماع و اتوریته‌های حاکم بر ذهن (که آن هم بر گرفته از ارزشهای اجتماعی است) شکل گرفته و این خود تلاشی کور است و انسان با نیتی پوچ دست به چنین عملی زده است و در واقع عمل او نمایشیست و با این تعبیر هر گونه تلاش انسان را دست و پا زدنی بیهوده می‌داند، فراخوان او که انسان را به سکوت و رها شدن از تعلقات و قید و بندهای اجتماعی می‌خواند بر پایه‌ی این تلقی و برداشت از رفتار انسان شکل گرفته است که تمام زندگی او نمایشی و تمام اخلاق او اعتباری است.

در نقد ایدئولوژی‌ها و جهتگیری‌های اخلاقی دیدگاه کانت همواره مفید بوده است.

کانت می‌گوید که اگر می‌خواهید ببینید که طرز فکر و نگرشی فلسفی تا چه میزان درست است، در نظر بگیرید که تمام انسان‌های یک اجتماع این طرز فکر را داشته باشند و ببینید این اجتماع به چه صورتی درخواهد آمد. این نوع نقد، جامعه شناسانه خواهد بود.

همواره در نقد افرادی که همه چیز را زیر سؤال برده‌اند با این مشکل مواجهایم که آنها از ارائه هر گونه ایده و تصویر از آنچه درست است پرهیز می‌کنند تا نتوان آنها را به نقد کشید، آنها تنها به توصیف و نقد آنچه درست نیست پرداخته‌اند و در این امر همواره تا حدودی حق با آنها است.

کریشنا مورتی از این گونه افراد است.

او همچون نیچه کار خود را با زیر سؤال بردن اساسی‌ترین ارزش‌های انسانی شروع کرده است.

ولی با وجود اینکه هیچ ایده کلی به صورت رسمی از طرف او به ما ارائه نشده است این امکان برای ما محفوظ است که بتوانیم پیش‌بینی کنیم انتظاری که او از پیروان مکتبش دارد چیست. او گرایش به طبیعت دارد بدون توجه به شرارتی که در برخی از همنوعان وجود دارد منکر کلیه مسؤولیت‌های اجتماعی انسان شده است و همه‌ی آنها را عبث پنداشته و پیش نیاز هر حرکت درستی را رسیدن به رهایی از اتوریته‌ها و وابستگی‌ها دانسته است و نسبت به هر عملی که قبل از این انقلاب درونی انجام می‌شود نگاهی عاقل اندر سفیه دارد. پیامبر اسلام جهاد اکبر که همان خودسازی، خودشناسی و به قول فیلسوفان اگزیستانس بازیابیست را پیش زمینه هر گونه فعالیتی نشمرده‌اند و به این موضوع همراه با دیگر فعالیت‌های اجتماعی تاکید داشتند. ایشان جهاد اکبر را بعد از جنگی که با مشرکان داشتند به مسلمانان امر کردند.

ولی کریشنامورتی و پیرو ایرانی او مصفا تمام فعالیت‌های انسان را پوچ انگاشته‌اند و بر این پندار اند که تا انسان به آن درجه از اخلاص نرسد و به قول مصفا به اصالت خویش باز نگردد و اسیر هویت فکری باشد هر عملی که از او سر بزند بیهوده است و هرگز قدمی در راه حق برنداشته است؛ گرفتاری به این نوع ایده‌آلیسم هرگز مطلوب نخواهد بود.

نکته‌ای که قابل توجه است بی‌تفاوتی او نسبت به آن چیزهاییست که در دید عرف مزموم است.

او آنچه مزموم است را کاملاً اعتباری در نظر می‌گیرد و منکر وجود وجدان است و هر گونه نهیب وجدانی را برگرفته از اتوریته‌های حاکم بر ذهن می‌شمارد که انسان را در بند خود کرده‌اند.

با این طرز تفکر تنها چیز اصیلی که برای انسان می‌ماند غرایز اوست و اولین خطری که در خواندن آثار او برای انسانها وجود دارد گرفتار شدن به گونه‌ای لاأُبالی گری و گرایش به تیپ لش و هیپی و مجاز شمردن هر گونه عمل و خواسته است که با لفاظی فلسفی قابل توجیه است (البته اگر نیازی به این توجیه مانده باشد). آنها تبدیل به موجوداتی خواهند شد که هیچ گونه مسؤولیت اجتماعی ندارند و انجام هر عملی برای آنها مجاز است، زیرا شرم چیزیست که در وجود آنها از بین رفته است.

(چون شرم حاصل فشار اتوریته‌ها و ایده‌آل‌های پوچیست که از اجتماع بر آنها تحمیل شده است) خطر دیگر یک بعدی شدن وجود آدمی در راستای خودسازی ست، پیروان او تنها مسأله‌ای که پیش روی خود می‌بینند رسیدن به رهایی از اتوریته‌های حاکم بر ذهنشان است و دغدغه‌های اجتماعی آنها در این راستا به کل فراموش می‌شود، آنها از اجتماع بریده شده (گرچه در تعالیم کریشنا ذکر شده است که بریدن از اجتماع عملی بیهوده است ولی بی‌تفاوتی نسبت به اجتماع و همنوعان امریست که خواه نا خواه به خوانندگان و پیروان او دست خواهد داد و این جهت کلیست که از مکتب او در ذهن انسان نقش می‌بندد و علی رغم این که او بریدن از اجتماع را نهی می‌کند ولی این نهی در خارج از یکپارچگی ایده الوژی اوست) و به خودسازی (یا به قول مصفا درک توهم و دروغ بودن خود) خواهند پرداخت که گرایش به این راه نیز سبب پرورش سیب‌زمینی‌هایی می‌شود که زحمت کاشت و داشت اش را کریشنامورتی و مصفا کشیده‌اند و حالا قابل برداشت و استفاده توسط هر استثمارگر و تجاوز گری خواهند بود زیرا آنها دغدغه اجتماعی ندارند و هر گونه تلاشی که از سمت آنها برای نجات خود و هر جماعتی که نسبت به آنها مسؤول است (از قبیل ناموس، خانواده و وطن و بشریت)، از تجاوز و استثمار شدن انجام بگیرد بر گرفته از ایده و اتوریته‌ایست که بر ذهن آنها حاکم است این در حالیست که غرور آنها طی تعلیمات مصفا و کریشنا از بین رفته است.

به دلیل همین تاثیرات است که ذن بودیسم جزو مکاتب محبوب و تجویز شده توسط قدرت‌های استثمارگر است.

او با این طرز فکر شرم را با ترس از بد قضاوت شدن و غرور و عزّت نفس را با نشئگی از کبر و امید را با طمع و داشتن انتظار از هستی یکی پنداشته است.

ایراد دیگری که بر نگرش و جهان‌بینی کریشنا مورتی و مصفا می‌توان گرفت و این ایراد بیشتر فلسفیست تا ایراد جامعه شناسانه اینست که آنها منکر کمال انسانی و قدم برداشتن انسان در راه کمال گشته‌اند آنها معتقدین به تئوری بازگشت هستند و کمال انسانی را در بازگشت به پاکی کودکی و طبیعت معنی می‌کنند و خارج از این هر چه هست را بر انسان عرضی و بیگانه با خویشتن او توصیف می‌کنند.

این گونه برداشت از انسان به نگرش رومانتیک و شاعرانه سهراب از زندگی نزدیک است.

مصفا منکر وجود اراده آزاد در انسان است و هر گونه عمل انسان را برگرفته از باورها و ارزشهای تعبیر و تفسیری تحمیل شده از طرف جامعه بر او می‌داند. در نظر گرفتن چنین اصالتی برای جامعه این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که اساساً این اجتماع مگر چیزی به غیر از من و شما ایم؟ ارزشهای این اجتماع در جایی غیر از وجود من و شما که متبلور نمی‌شود! با دانستن این مطلب چگونه می‌توانیم این باورها و ارزشها را ناشی از خودباختگی جمعی و بیگانه با خویش بپنداریم؟

برخی از روانشناسان معتقدند که حرکات انسان در کودکی بر اساس نیازها و غرایز اوست تا این که در دو سالگی نیازی جدید در وجود او شکل می‌گیرد که سبب می‌شود تا او بخواهد که دوست داشته شود از این پس است که تمامی پیچیدگی‌های روحی و روانی او شکل می‌گیرد و تمام انحرافات از این نقطه آغاز می‌شود. مصفا از این واقعیت سوء برداشت شخصی خودش را دارد. همانگونه که از مولوی تعبیرهای شخصی و دلخواه خودش را دارد. او می‌گوید تمام گرفتاری انسان از فکر است.

زیرا شروع تمام بدبختی و انحرافات انسان از همان سنی است که فکر بر ذهن او استوار می‌شود. برای کسب این ایده‌آل ذهنی نیازی به طی طریق یا به قول مصفا بی‌عملی پیشنهادی او نیست می‌توانیم از روش‌هایی که تیپ اجتماعی لش پیش گرفته استفاده کنیم و با مصرف حشیش در طی ۵ الی ۶ سال تبدیل به موجودی شویم که فکری در سرش ندارد. این روش تضمین شده است و کسانی را می‌شناسم که با این روش به آنچه از نظر او مطلوب است یعنی بی‌فکری کامل دست یافته‌اند.

در تعلیمات او چیزی که بر حق و قابل ستایش است افزایش آگاهییست که بر نمایشی بودن و اعتباری بودن بسیاری از وجوه زندگی «خود مان» نقش بسته است.

نه انقلابی که بر ضـد اسطوره‌ها و ارزشـهای اجتماعی براه انـداخته است و به مـا دیـدی از بالاـ نسبت به کلیه انسان‌ها می‌دهـد تا همگی‌شان را به ریشخند بگیریم و برای ما انسانها که دائما به دنبال چیزهای جدید و کبر آلود هستیم، دیدگاهی خوش آیند است، که اگر چنین شود گرفتار سفسطه‌های او و لفاظی فلسفی شـده‌ایم. او آنجا که از فشار و زور و اجبار اتوریته‌ها سـخن می گویـد تا جایی بر حق است که انسان بر اتوریته‌های بیرونی و اجتماعی سر تعظیم فرود آورده و از آن رو خود را ناچار به اطاعت می‌بیند ولی آنجا کـه نـدای وجـدان را بـه اتـوریته‌ی درونی تعـبیر می‌کنـد انسـان را بـه نـا کجـا آبـاد می‌کشانـد. مصـفا زمـانی کـه انسـان را از مشغولیت‌های بیهوده‌اش آگاه می‌کند و عمق غفلت را به او نشان می‌دهد برای مخاطبش هشیار کننده است و آنجا که او را صرفاً به تعمق و سکوت و بی‌عملی می‌خوانـد و هر فعـالیتی را پوچ می‌پنـدارد، خودش مشـغولیتی پوچ می‌شود که پیروان مکتبش را گرفتار کرده است زیرا تنها مسأله اساسی انسان رسیدن به آن آگاهی و اصالت نیست. در آخر باید بگویم اغلب اشکال در عملی نیست که بـدان مشـغولیم، اشـکال در اینست که صـرفاً بـدان عمل مشـغولیم. ما بیشتر در حال الینه شـدن و مسـخ شـدنیم تا منحرف شدن، این امریست که در مواجهه با هر دیدگاهی و مشغول شدن به هر عملی گرفتارش می‌شویم و این اشکال در این نیست که آن دیدگاه را برای خود برگزیـده‌ایم یا به چنان عملی مشـغول گشـته ایم؛ اشـکال در اینست که خود را صـرفاً در آن دیـدگاه و آن عمل محصور کرده‌ایم. چیزی که بدون هیچ فلسفه‌بافی برای هر کسی درک می‌شود اینست که در هر انتخابی به آنچه فکر می‌کنیم درست است، عمل کنیم. ولی ما اغلب در حال فرار از این بدیهی‌ترین قانون زندگی به ایسم‌های مختلف هستیم.

http://localinside.persianblog.ir/post/۴۹

کریشنا مورتی و اوشو، شیاطینی در خدمت نفس

تا زمانی که دو بعـد نفسانیت و روحانیت در انسان قوی هسـتند این کشمکشـها متوالیاً و به صورتهای مختلف وجود خواهند داشت. اگر می‌بینیم خصـلتهای ناپسـندی وجود داره مثـل کینه، غرور، نفرت، شـغب و خشم، ریـا، دروغ، دزدی، تکبر، پایمال کردن حقوق دیگران و ... همگی به واسطه نفسی قوی هستند که در وجود ماست که از این خصلتها استفاده می‌کنه تا جلوی جانمون رو بگیره و معرکه رو بـدین طریق به نفع خودش رقم بزنه. اما آیا میشه حالتی رو متصور شد که این خصایل منفی و ناپسـند از وجودمون رخت ببندند و در وجودمون به آرامش برسیم و از این کشمکش‌ها دیگه خبری نباشه؟؟؟ جواب بلی هست.

منتها سؤالی پیش میاد اونم اینکه در چه حالتی میتونیم از این کشمکشها و از این خصایل منفی رها بشیم؟

با کمی دقت میشه به این سؤال پاسخ داد.

گفته شـد که اگر کشمکشـی هست به واسـطه این هست که نفس انسـان میخواد در تقـابلش بـا جان معرکه رو بـدست بگیره. یعنی کشـمکش زمانی وجود خواهد داشت که جان آدمی دارای قوه باشه و اونو به سـمت نورانیت سوق بده و در این حال نفسی هم که دارای قوه هست در مقابـل این حرکت نورانی خواهی انسـان وارد کـار بشه و جلوی اونو بگیره. امـا اگر جـان قوه‌اش خیلی ضـعیف باشه به نحوی که قادر نباشه انسان رو به سـمت خوبیها سوق بـده چی؟ بله در این حالت دیگر کار نفس راحته و دیگر تقابلی وجود نداره صـرفاً چیزی که هست جانی مرده هست که هیچ حرکت قابل توجهی از اون ساخته نیست لذا نیازی به کشمکش و فریبکاری نفس هم نخواهد بود و همه معرکه تقابلی نفس و جان در اختیار نفس خواهد بود.

لـذا در این حـالت دیگه به اون همه خصایـل منفی و شـهوات و ... نیازی نخواهـد بود چون همه اونها ابزاری بودنـد در دست نفس برای رام کردن جان حالا که جان دیگه قدرتی نداره چه نیازی به اون همه ابزار هست که هیچ، خود اسـتفاده از اونها هم برای نفس سنگینه که بنـا بر این نفس به کلی اونهـا رو به کنـاری می‌زنه. رهـا ورد چنین حالتی آرامش خواهـد بود و سـکون و سـکوت. چون دیگـه از اون همه کشـمکش خـبری نیست. ولی آرامش و سـکون و سـکوتی از جنس سـیاهی و تیرگی. چرا که نفس حـاکم مطلق وجود انسان شده. در این حالت انسان به مقامی پایینتر از حیوان تنزل پیدا می‌کنه. شهوات به شدت در وجود انسان تقلیل می‌یابند به

نحوی که شخص شاید احساس کنه که به تزکیه نفس رسیده و با توجه به اینکه خصایل منفی خیلی زیاد کاهش پیدا کرده‌اند این تصور پیش میاد که شخص به حالاتی عرفانی دست پیدا کرده که این همه آرامش داره و به صلح رسیده و به سکون و سکوت و خصلتهای منفی که به یکباره رخت بستند و ... در حالی که غافل هست از اینکه اینها همه از حاکمیت مطلق نفس و سیاهی و تباهی بر وجود آدمی حاصل شده. حالاـ سؤال دیگه‌ای پیش میاد و اون اینکه چگونه ممکنه چنین حالتی برای انسان به وجود بیاد که جان و روح آدمی اونقدر ضعیف بشه که نفس حاکمیت کامل معرکه رو بدست بگیره؟

اصل آدمی که همون جان اون هست و روح اون، اساسش بر دانایی و فهم و شعور ه. اساسش بر ذهنیته. هر چقدر علم و دانش و معرفت شخصی بالاتر باشه جان او از نورانیت بیشتری برخوردار خواهد بود و هر چقدر ذهنیات شخصی وسیعتر و گسترده‌تر و پررنگتر باشه شخص از جان و روحی متعالیتر برخوردار بوده و جان او قویتر خواهد بود.

نتیجه اینکه جان زمانی فوق العاده ضعیف خواهد بود که اونو خالی از ذهنیات بدونیم. یک ذهن خالی متناظر با جانی ضعیف و شکننده و تسلیم شده خواهد بود.

وقتی مورتی و اوشو در تعالیمشون صحبت از ذهنی خالی می‌کنند و اینکه تفکر خوب نیست و ... در واقع کاری که می‌کنند اینه که تا حد ممکن جان انسان رو ضعیف و ضعیفتر کنند و در این بین نفس آدمی هست که جشن می‌گیره و معرکه رو بدست می‌گیره و حاکم وجود انسان میشه. بله مورتی و اوشو دم از آرامش و صلح و دوری از خصایل منفی و شهوات می‌زنند که خواننده حالا می‌تونه به خوبی متوجه بشه که کدوم نوع آرامش و سکون و سکوت و بدور موندن از کشمکش و ... مد نظر ایشان بوده. آرامش و سکون و سکوتی از جنس سیاهی و تباهی و فساد. البته مسلمه که مورتی و اوشو و ... مطمئناً به ابعاد مسأله به این صورت آگاهی نداشتند که اگر داشتند مطمئناً از رای خودشون بر می‌گشتند. مورتی و اوشو به تمامی فریب نفسشون رو خوردند. نفسی که جانشون رو فریب داده بود و رفته رفته با گسترش سیاهی راه برگشت برای جان نگون بختشون سختتر شده بود.

مورتی و اوشو به فریب نفس گفتند ما صرفاً چیزی رو می‌گیم بدون اینکه منطقی بیاریم و خواننده می‌تونه اونو اختیار کنه یا نه به خودش بستگی داره و زمانی که جانشون و وجدانشون که ناشی از جانشون و برگشتشون به منشأ اصلی و نور مطلقه اعتراض می‌کرده بر این فریبهای نفس و اعمال و حرکاتی که انجام می‌دادند دوباره به فریب این نفس ٪٪غداره اماره این اعتراضها رو فریب جان و ذهن معرفی کردند و دوباره بیشتر در عمق سیاهی فرو رفتند تا بدانجا که دیگه راه برگشتی براشون باقی نموند و همه اینها برای این بود که می‌خواستند به آرامش و سکون برسند اما غافل بودند از اینکه این آرامش و سکونی که ناشی از حاکمیت نفس هست ریشه در سیاهی محض دارد و جز تباهی و نابودی و بدبختی چیز دیگه‌ای با خود به همراه نخواهد آورد. در کنار این توضیحات، حالت دومی هم وجود داره که در این حالت نیز کشمکش در وجود آدمی به حداقل میرسه و انسان به آرامش و سکوت میرسه و اونم زمانیست که نفس بسیار ضعیف بشه و به گوشه‌ای بخزه و حاکم وجود آدمی جان آدمی باشه. در این حالت اگر از خصایل منفی خبری نیست به این خاطر نیست که دیگه نیازی به این خصلتها نیست بلکه ناشی از اینه که دیگه به واسطه قدرت و قوت بسیار زیاد جان آدمی و ضعف نفس، نفس قدرت ارائه این خصایل منفی رو نداره. نفسی که به واسطه ریاضتها و مجاهدتها و علم و معرفت جان، بسیار ضعیف شده و به گوشه‌ای خزیده و هیچ قدرت خودنمایی از خودش نداره. در این حالت کشمکش از وجود آدمی رخت می‌بنده و خصایل منفی و شهوات نیز همین طور و وجود آدمی رو همه نور و نورانیت می‌گیره به واسطه نورانیت جان و اعتلای اون و این حالتیست که همه انبیا و اولیای الهی و دیگر صالحان و نیکان بنا بر معرفت و درجه خودشون از این حالت برخوردار بودند. در متن قبلی وقتی صحبت از دو نوع رهایی میشه دوستان مصداق کامل این دو نوع رهایی رو با توضیحات نسبتاً مفصل در اینجا مشاهده می‌کنند.

یکی رهایی از جنس نفسانیت که در این حالت نفس حاکم وجود آدمیست و رهاورد اون آرامش و سکونی از جنس تیرگی و

سیاهیست همونی که تعالیم مورتی و اوشو برای انسان میتونن به ارمغان بیارنـد و دیگری رهایی از جنس روحانیت و نورانیت که به واسطه حاکمیت جان بر وجود آدمی شکل می گیره و رهاورد اون همه آرامش و خوبی و زیبایی از جنس نوره که می‌تونه انسان رو تا لایتناها بالا ببره. با توجه به درازی مطلب و بر طبق توضیحاتی که داده شد به صورت خلاصه می‌توان برای انسان ۳ حالت زیر را متصور شد:

۱. جان قوی + نفس قوی = بروز کشمکش بین نفس و جان، بروز شهواتی مثل خوردن و خوابیدن و خشم و شهوت بیش از حد معمول جهت رام کردن جان تحت فشار نفس و فریب نفس و نیز بروز خصایلی منفی مثل کینه و ریا و دروغ گویی و، ... با قدرت یافتن جان این خصایل منفی و شهوات کمرنگتر و با قدرت یافتن نفس اینها پررنگتر می‌شوند، غالب انسانها در این زمره قرار می گیرند.

۲. جان ضعیف + نفس بسیار قوی = حاکم شدن نفس بر وجود آدمی به واسطه ضعیف شدن جان در اثر مذمت ذهنیت و تفکر و تعقل و اشاعه ذهن خالی و ... و سیطره سیاهی و تباهی بر ابعاد مختلف وجود انسان، سقوط شخص به مرتبه ای پایینتر از حیوان، دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهد بود چون دیگر نیازی به کشمکش نیست و نیازی به شهوات بیش از حد و خصایل منفی نیست چرا که اینها همگی برای رام کردن جان بودند ولی حالا که جان ضعیف شده دیگه به کار نمی‌یان، تلقی شخص بر اینکه در این حالت به واسطه رسیدن به آرامش (که به واسطه نبود کشمکش به وجود میاد) و دوری از شهوات و خصایل منفی به تزکیه درون رسیده که این تلقی ناشی از فریب نفسه، آرامش حاصل در این حالت از جنس سیاهی و سکون و تباهیست چرا که در سایه حاکمیت نفس سیه کار و سیه پیشه بر جان آدمی به وجود اومده و این حالت مخصوص پیروان کریشنا مورتی و اوشو و ... و همه کسا نیست که تعالیم ایشان رو به کار بسته‌اند.

۳. جان بسیار قوی + نفس ضعیف = حاکم شدن جان بر وجود آدمی و سیطره نور و روحانیت و رحمانیت بر ابعاد مختلف زندگی انسان، دیگر خبری از کشمکش درونی نخواهد بود چرا که دیگه نفس قدرت لازم برای ایجاد کشمکش رو در اختیار نداره و به گوشه‌ای خزیده و جان با نورانیت و با علم و معرفت کلیه حرکات نفس چموش رو زیر نظر داره، بر اثر نبود کشمکش و نیز نزدیکی به خداوند متعال و نورانیت حاصل از این نزدیکی آرامشی به وجود میاد از جنس نور و خصایل منفی و شهوات بیش از حد نیز زایل می‌شن چرا که دیگه نفس قدرتی برای ارایه اونها در اختیار نداره و نورانیت جای اونها رو می‌گیره، شخص به تزکیه درون میرسه و روح و جان انسان قادره تا لایتناها پرواز کنه و این حالت متناظر با حالت انبیا و اولیا و اوصیا و نزدیکان درگاه حضرت حق می‌باشد.

منبع:

http://mortiviaeslam.blogfa.com/۸۹۰۴.aspx

****

[۱]. کریشنا مورتی، خشونت و خلاقیت، ترجمه‌ی پیمان آزاد، ص ۸۲.

[۲]. کریشنا مورتی، عرفان و خودشناسی، ترجمه‌ی مجید آصفی، ص ۱۳۸.

[۳]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۲۶۶.

[۴]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۲۳ – ۲۴.

[۵]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۴۴.

[۶]. همان، ص ۶۳.

[۷]. همان، ص ۱۳۱ – ۱۳۳.

[۸]. همان، ص ۱۲۸.

بخش آموزه‌ها

آموزه‌های کریشنا مورتی

آموزه‌های کریشنا مورتی و دیدگاه او درباره‌ی خداشناسی، انسان شناسی و کیهان شناخت، همگی در دایره‌ی ذهن (Mind) تعریف و تفسیر می‌شود. او از خدای ذهنی بیزار است و به حقیقتی ناشناخته و جاری در هستی عشق می‌ورزد، نیرویی ورای ذهن و ادراکات. او از تعالیم ادیان بیزار است و اساساً تعلیم و آموزش را چه در بعد دینی و چه در ابعاد دیگر، نقض، طرد و نفی می‌کند و در این بین تفاوتی میان آموزه‌های انسانی نظیر بودیسم و تعالیم آسمانی چون ادیان ابراهیمی قائل نیست. گاه تا حد نفی وجود خدا پیش می‌رود و آن خدایی را که تعالیم ادیان به شرح و وصف آن می‌پردازند، «تصویر خدا» می‌نامد. در نظر او انسان یعنی ذهن و اگر بشر بتواند از اسارت ذهن که در ادبیان او مرادف با شرطیت ذهن قلمداد می‌شود، رها گردد از تمامی رنج‌ها رهایی یافته و در عین ٪٪تهیگی به روشنیدگی که سامان و پایان مشرب فکری مورتی است، رسیده است.

اما عوامل شرطی ساز ذهن بشر چیستند؟ در اندک بیانی می‌توان به خدای ذهنی، دین و مذهب، عبادتگاه‌ها، فرهنگ و سنت، خانواده، قوانین، آداب و رسوم اقوام گوناگون، سرزمین و ملیت، نظام‌های تعلیم و تربیت، دانستگی و اندیشه ورزی که ذهن بشر را اسیر شرطیت نموده است، اشاره کرد. درباره‌ی کیهان شناخت هم کریشنا مورتی هستی را سراسر رنج می‌بیند و راه رهایی و گریز از آن را حضور در هستی و بیگانگی با آن در قالب وحدت مشاهده کننده و مشاهده شونده، ادراک مطلق هستی بی هیچ زمینه‌ی ذهنی، پرهیز از تضاد و از هم گسیختگی درونی و سر انجام حصول تهیگی و رسیدن به روشنیدگی می‌داند. اولین پرسشی که مطرح است اینکه فکر و ذهن چیست؟

کریشنا مورتی در این رابطه مباحث فراوانی را مطرح کرده است که البته بسیاری از آنها تکرار مکرراتیست که مخالف دیدگاه اصلی خود اوست. نظرات وی در مورد فکر و ذهن: فکر، وسیله و ابزار مشترکیست که در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دارد. فکر، شرقی و غربی ندارد، فکر، فقیر و غنی نمی‌شناسد. شاعر به همان گونه فکر می‌کند که جراح و کارگر در مزرعه به همان گونه می‌اندیشد که نجار در کارگاه. قرن‌ها انسان را برنامه ریزی کرده‌اند که اعتقاد خاصی داشته باشد، ایمان خاصی داشته باشد، تشرفات مذهبی و سنتی خاصی را رعایت کند، به جزم‌های خاصی گردن بگذارد. [۱] لازم است به واقعیت فکر توجه شود. انسان‌ها فکر می‌کنند و فکر خود را به صورت کلمات و واژگان بیان می‌نمایند. فکر بین همه‌ی افراد انسان مشترک است.

پس انسان نمی‌تواند بگوید فکر من. باید از برنامه‌های ذهنی آزاد شد تا از دموکرات بودن، کمو نیست بودن یا مذهبی بودن که سراپا تعصبات و جزمیات است، رهید. فکر خالق دقیق‌ترین ابزار برای کمک به انسانها بوده است و در عین حال مخرب‌ترین وسائل را نیز برای نابودی و در تهدید و ارعاب قرار دادن بشر ساخته و پرداخته است؛ [۲] کریشنا مورتی در همین آغاز راه، ما را با مشکلاتی مواجه می‌کند و خواننده را در تناقض‌های خود سرگردان؛ زیرا اولاً ـ از یک سو فکر را کاملاً ـ رد می‌کند و آن را سرچشمه‌ی بدبختی‌های انسان می‌داند. اما از سوی دیگر چنین توصیه می‌کند که «انسان باید در این مورد بسیار جدی فکرکند» [۳] یا «انسان باید نسبت به این موضوع بسیار جدی و هوشیار باشد». [۴] کریشنا مورتی در سخنی اظهار داشت که فکر خالق‌ترین ابزار برای کمک به انسان‌ها بوده است.

همین جمله کافیست که به ما نشان دهد که فکر به طور کلی و مطلق مردود نیست. از سوی دیگر دین اگر از سوی خدا باشد و دست آدمی آن را آلوده و تحریف نکرده باشد، باعث وحدت و هدایت انسان است.

چنانکه در اسلام که تنها دین تحریف نشده است، خداوند همه‌ی انسان را به راه خود می‌خواند و به وحدت کلام و اعتقاد دعوت می‌نماید. در ادامه کریشنا مورتی ماهیت فکر را چنین تحلیل می‌کند:

فکر چیست؟

فکر پاسخ به واکنش حافظه است.

اگر صاحب حافظه نباشید قادر به فکر کردن هم نیستید. اگر گفته‌های کریشنا مورتی درباره‌ی ذهن، فکر و نفس را در کنار یکدیگر قرار دهیم به تناقضی روشن می‌رسیم. او از یک سو معتقد است که ذهن شامل ترس، احساس لذت، تخدیر، وابستگی، شوق و در یک کلام تمامیت وجود آدمیست و به این لحاظ با نفس که در برگیرنده‌ی افکار، خواسته‌ها، تملکات، آرزوها و شادی هاست یکی می‌شود و از سوی دیگر فکر و ذهن را منحصر به آگاهی و شعور انسانی است یا تمامیت درون و نفس آدمی را شامل می‌شود؟ سخنان او در این زمینه که مبنا و اساس تمامی مباحث دیگر اوست متزلزل و متناقض است.

سخنی مبنایی وجود دارد و آن اینکه تفکر، فقط واکنش حافظه نیست. تفکر در انسان از سه منبع تغذیه می‌کند که یکی از آنها حواس و ادراکات ظاهری انسان است.

فکر، دو منبع دیگر هم دارد که یکی اصول عقلیست که بخشی از آنها بدیهیات است و دیگری الهامات، یافته‌ها و علوم وجدانی انسان و به تعبیری علم حضوری است.

اگر فکر و اندیشه را منحصر به حافظه و حواس ظاهری کنیم، به نوعی تجربه گروی افراطی یا آمپریسم یا پوزیتیوسم حداکثری گرفتار آمده ایم. کریشنا مورتی به طور کلی معتقد بود که نظام‌های تعلیم و تربیت، فرهنگ، ایدئولوژی، کتب مقدس، اعتقاد و باور به یک دین و مذهب خاص و حتی تعلق به سرزمین و خاک و وطن، انسان را در طول تاریخ، آلوده به شرطیت ساخته است.

او وطن پرستی را نفی می‌کند و آن را پرچم پرستی می‌نامد. او بر این باور است که یکی از عوامل جنگ و ستیز در نوع بشر، متعلق بودن به سرزمین و ملیت گرایی است.

انسان، خون می‌ریزد تا تغذیه کند و همین انسان به خاطر ایدئولوژی یعنی ملیت گرایی و نشر و گسترش آن، انسان‌های دیگر را قتل عام می‌کند؛ [۵] او مذهب را پروپاگاند (یک بزرگ نمایی دروغین) می‌نامد که به صورت یک تشکیلات بوروکراتیک معنویت یا روحانیت جلوه گر شده است.

امروز مذهب در معنای پذیرفته شده‌ی آن به صورت یک ابزار پروپاگاند درآمده است؛ به صورت یک تشکیلات بوروکراتیک «معنویت» یا «روحانیت» درآمده است، با «رئیس» و مادون و مافوق. در آن علائق شخصی و اندوختن ثروت‌های کلان مطرح است. مذهب به صورت شعارها و باورهای دگم و متعصبانه درآمده است؛ [۶] مذهب هرگز به انسان فضیلت و حقیقت نمی‌دهد و به جای آن رنج‌ها پریشانی‌ها، نفرت‌ها و خشونت‌ها را به ارمغان می‌آورد. برای اینکه انسان جوهر مذهبی داشته باشد.

باید نخست از تعصب‌ها و باورهای دگم و فشارهای پروپاگاند آزاد و رها گردد تقلید را رها کرده و تأمل و تعقل روی آورد. [۷]

اولاً:

این در حالیست که کریشنا مورتی فکر را اساس بدبختی‌ها و نکبت‌های انسان می‌شمرد و به انسان توصیه می‌کند که از ذهن و فکر تهی کردند.

ثانیاً:

توصیفات او درباره‌ی مذهب شاید شامل برخی ادیان مثل مسیحیت بشود ولی شمول آن هرگز دامن اسلام و قرآن را آلوده نمی‌کند.

لذا توهین او به دین و مذهب شامل اسلام هم خواهد شد.

ثالثاً:

او از یک طرف معتقد است اعلان حقیقت نیازمند تشکیلات نیست و به همین دلیل انجمن تئوسوفیان را منحل اعلام کرد امّا خود او به سختی دنبال ایجاد تشکیلات به عنوان مدرسه، مؤسسه یا آموزشگاه است تا بتواند تعالیم و اندیشه‌های خود را به صورت تشکیلاتی به مخاطبینش ارائه کند.

او معتقد است که مذاهب مختلف در جهان، فقر را تلقین کرده و اعتقادات و مذاهب آتش جنگ‌ها را بر افروخته‌اند و هنگامی که انسان ملی گرا باشد، این ملی گرایی به او قدرتی می‌بخشد که دیگران را بکشد؛ [۸] او می گوید، انسان همیشه در جستجوی چیزی در ورای درد و پریشانی و اندوه بوده است.

آیا چیزی مقدس و ابدی وجود دارد؟

چیزی که ماورای تماس و دسترسی فکر باشد؟ این عمده‌ترین پرسشیست که در تمامی زمان‌ها و قرون بوده:

تقدس چیست؟

از عهده عتیق تاکنون انسان هر چیزی را که روی زمین قرار داشته، پرستیده است در بودیسم خدایی وجود ندارد، هندوها حدوداً سه هزار خدا دارند که می‌توان یک عمر با آنها بازی کرد و سرگرم بود، خدایان مبتنی بر کتاب هم وجود دارند، مثل خدای مسیحیان، اما باید دانست که خدا و مذاهب مانع صلح هستند، مدت‌ها پیش از مسیحیت، انسان‌ها درباره‌ی صلح و آرامش سخن گفته‌اند حال آنکه آن وقت‌ها هیچ صحبتی از خدا نبوده است؛ [۹] او در مورد نظام‌های تعلم و تربیت نیز نظراتی دارد:

نظام‌های تعلیم و تربیت یکی دیگر از عوامل شرطیت زای ذهن بشرند. تنها زمانی تعلیم و تربیت مفید خواهد بود که معلم خود را درک کرده باشد، از شرطی بودن، از اسیر بودن در دایره‌ی ذهن خود رها شده باشد و سپس به یاری دانش آموزان بشتابد. یکی از عواملی که به ذهن تجربه‌ی شرطی می‌دهد عنصر ملی گرایی است.

ملی گرایی سهم مهلکیست که انسان‌ها و جوامع را به هلاکت و تباهی می کشاند و سم نژادپرستی، قبیله پرستی و فرقه پرستی نیز دارد. [۱۰] کریشنا مورتی با هر گونه قداستی مخالف است.

از نظر او تمام اموری که مقدسند ساخته‌ی ذهن شرطی انسانند و قداست‌های ساختگی هیچ گونه ارزش ندارد. آنچه قدسی و مطهر است فاقد ویژگی‌های خاص است.

یک سنگ در معبد، یک تصویر در کلیسا، یک سمبل و نماد فاقد قداست است.

این خود انسان است که به آنها قداست ساختگی و کاذب می‌دهد. [۱۱] در اینجا پرسش دیگری مطرح است و آن اینکه انسان چگونه می‌تواند از شرطی بودن یا وابستگی رهایی یابد؟ تنها به وسیله‌ی شناخت و درک انواع فرارها. وابستگی ما به یک شخص، به کار، به یک ایدئولوژی و بسیاری چیزهای دیگر عامل شرطی شدن است.

ما باید بیهودگی فرار را درک کنیم ... رهایی از شرطی بودن هنگامی تحقق می‌یابد که رهایی از فکر تحقق یابد. تنها هنگامی که ذهن کاملاً آرام است، حقیقت می‌تواند خود را متجلی گرداند؛ می‌تواند باشد؛ [۱۲] در اینجا نکاتی قابل بیان است؛ اول اینکه چنانچه گذشت معنای ذهن در دستگاه فکری کریشنا مورتی چندان مبهم و چند پهلوست که کشف معنای روشنی نسبت به آن بسی رنج آور است و انسان را به رنجی وا می‌دارد که مورتی خواهان فرار از آن است.

دوم اینکه تمام نکاتی که مورتی در باب شرطی شدن ذهن بیان کرد با افکار و رفتارهای خود او ناسازگار و متناقض است.

چرا که کریشنا مورتی هم نظام تعلیم و تربیت خاصی ارائه کرد، موسسات و مراکز مختلفی در این راستا احداث نمود. از نظر او تنها حقیقت قداست دارد اما پرسش مهم اینست که حقیقت چیست و مصداق آن کدام است؟

آیا حقیقتی که او معرفی می کند ساخته‌ی ذهن او نیست؟

و آیا حقیقتی که دیگران می‌نمایانند با حقیقتی که مورتی اظهار می‌دارد متفاوت نیست؟

و آیا همین تفاوت نشان از این واقعیت ندارد که تمامی اینها ساخته‌ی ذهن انسان و از جمله کریشنا مورتی است؟

پس حقیقت کدام است و چرا حقیقتی که کریشنا مورتی می گوید دارای قداست است؟

سوم اینکه اگر انسان ملّیت، کار، شغل، فرهنگ، آداب و رسوم، همسر، پرستش، جامعه، قداست، ایدئولوژی، خویشاوندی و تمامی چیزهای دیگر که مورتی از آن سخن به میان آورده است را یک سره رها کند، در این صورت چگونه انسانی خواهد بود؟

چنین انسانی تنها یک فرض دارد و آن اینکه برای همیشه غارنشین یا بیابان گرد باشد مشروط بر آنکه فرهنگ غارنشینی یا بیابانگردی هم نداشته باشد.

زیرا اصولاً فرهنگ نوعی وابستگی و شرطی شدن است.

این است انسانی که حاصل نظامی پرورشی کریشنا مورتیست که البته با رفتار خود او بسیار متفاوت است.

چهارم اینکه اصلی که امروز به عنوان یک اصل علمی پذیرفته شده است اینکه انسان باید به هنگام کار به گونه‌ای کار کند که از شغل خویش احساس لذت داشته باشد، روابط اجتماعی او را کس و سرخورده نکند، از افسردگی و پژمردگی فاصله گیرد و اصل مهم دیگر اینکه باید در زندگی عشق، صمیمیت و صداقت بستر تمامی روابط و رفتارها باشد.

آیا می‌توان از این اصول مهم که بنیان خانواده و جامعه را می‌سازند صرف نظر کرد و تنها با عنوانی مثل شرطی شدن ذهن، خانواده و جامعه را به نابودی کشاند؟ پنجم اینکه تمامی سخنان کریشنا مورتی اینست که وابستگی‌ها منشأ فرار از درون است لذا باید از شرطی شدن ذهن رهایی یافت. شعار او این است:

بازگشت به درون. این شعار، شاه بیت تمامی کسانی است که در حوزه‌ی معرفت و عرفان سخن گفته‌اند.

دیدگاه اسلام اینست که بازگشت به درون اصالت ندارد بلکه آنچه اصیل است بازگشت به مبدئیست که خالق و صاحب درون انسان است.

در این آیین راستین اگر سخن از باطن انسان به میان آمده است.

اگر سخن از معرفت نفس است و اگر راه درونی به عنوان طریق و سبیل ولایت مطرح شده، همه و همه تنها یک دلیل دارد و آن اینکه اینها راهی برای نزدیکی به اوست و این حقیقت ارزشمند و گوهر ناب از دید کوتاه بین و سطحی نگر کسانی چون کریشنا مورتی پنهان است.

سخن اساسی و حیاتی اینکه مسأله انسان، باطن، تحول و آینده از مسائل سرنوشت ساز و بسیار مهم می‌بادش. نباید با این امور مهم بازی کرد و انسان‌ها را با ذوق و سلیقه‌ی خویش به آن سمت و این سمت کشاند و راه نجات‌های توهمی پیشاروی او قرار داد. تنها راه نجات بشر از سوی خالق بشر گفتنی است نه از سوی بشر ضعیف که خود او هم اگر عنایت خدا نباشد هیچ است.

ششم اینکه محور گفته‌های کریشنا مورتی رهایی از وابستگیست. اما باید توجه داشت که وابستگی‌ها دو دسته اند:

یکی وابستگی به دنیا و دیگری وابستگی به مبدأ جهان. انسان شاید بتواند تعلقات خود را از برخی امور برکند اما مگر می توان وابستگی به خالق را نفی کرد و از آن رها شد.

اساساً انسان‌ها مخلوق و مملوکند و تعلق و وابستگی و فقر ریشه در درون، سر، هویت و وجود آدمی دارد. انسان تنها مالک یک چیز است و آن حاجات و نیازها. ما تنها مالک ناداشته‌ها، کمبودها و فقر خویشیم و انسان به هر میزان که از تعلقات دنیوی خود بکاهد به این تعلق و فقر درونی و ذاتی خود بیشتر واقف خواهد شد چرا که خدای سبحان فرمود:

؛ [... ...«۱۳] ای مردم شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خداست که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات ست». کریشنا مورتی بر این باور است که اگر انسان از ذهن شرطی فارغ شود می‌تواند به دریافت حقیقت نائل آید. حقیقت از نظر مورتی دارای

ویژگی‌ها و مؤلفه‌هاییست که می‌توان به بعضی از آنها اشاره کرد:

یک)

حقیقت بدون تعیّن و تشکّل است.

هیچ راهی برای ورود به سرزمین حقیقت وجود ندارد. به عقیده‌ی من «حقیقت» سرزمین است بدون راه، بدون معبر و شما نمی‌توانید بر اساس هیچ مکتب، مسلک، سیستم و فلسفه‌ای برای آن راه بسازید. [۱۴]

دو)

ویژگی دیگر حقیقت آن است که باید با آزادی انسان سازگار باشد.

آن چه می گویم اینست که: برای رشد درونی راهی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اگر این درست است (که راهی به حقیقت نیست) که به اعتقاد من درست است؛ که فقدان راه از قبل تعیین شده به معنای آزاد بودن است؛ که به معنای تسلط بر خویش؛ که به معنای خردمندی است؛ [۱۵] این سخنان هم جای تأمل جدی دارد؛

اولاً اگر راهی به حقیقت نیست و حقیقت حصول ناپذیر است پس ما به دنبال چه چیزی هستیم؟ ایشان در این سخنرانی‌ها، پرسش و پاسخ‌ها، آموزشگاه‌ها، مؤسسات و کتاب‌ها به دنبال چیست؟

مورتی در موارد دیگر توصیه به یافتن راه می کند.

جالب است که چندین پاراگراف بعد کریشنا مورتی می گوید:

هر فرد باید راه مخصوص به خود را رشد و گسترش بدهد؛ باید راه یگانه و بی‌نظیر و بدیل خود را گسترش بدهد. [۱۶]

سه)

به هنگام نیل به حقیقت باید بیخود شد.

آن گاه که انسان می‌خواهد به حقیقت متصل شود حالت شعف و بیخودی پیدا می کند.

آن چه از بطن این هوشیاری و کوشش یک دله زاده می‌شود وَجد، شعف و بی‌خودی ناشی از اتصال به حقیقت است؛ [۱۷]

چهار)

حقیقت جنبه‌های مختلفی ندارد. بسیاری می‌اندیشند که مسیحیت یک جنبه‌ی حقیقت است.

بودیسم یک جنبه است و هندوئیسم جنبه‌های دیگری از حقیقت می‌باشد، این سخن درست نیست. لذا حقیقت قابل تحول و اغماض هم نیست. به نظر من حقیقت جنبه‌های مختلق ندارد؛ حقیقت یکی است؛ یگانه است و آن چه تام است، کامل است، نمی‌تواند جنبه‌های مختلف داشته باشد؛ [۱۸] در اینجا پرسشی رخ می‌نمایاند و آن اینکه اگر حقیقت یگانه است پس چگونه حقیقت هر لحظه تازه و نو می‌شود؟ شما «حقیقت» را یک چیز قطعی و تغییرناپذیر فرض می کنید؛ یک چیزی که ثابت است؛ پایان یافته و تمام شده است؛ ولی من به شما اطمینان می‌دهد که چنین نیست؛ بلکه کاملاً ـ بر عکس است؛ چیزی که همیشه تازه و نوشونده است، نمی‌تواند ثابت و تغییر ناپذیر باشد [۱۹]

پنج)

حقیقت قابل آموزش هم نیست... ...

شش)

حقیقت تکرار ندارد. حقیقت را نمی‌توان تکرار کرد. هنگامی که حقیقت تکرار می‌شود تبدیل به یک دروغ می‌شود. تکرار، حقیقت نیست. [۲۰]

هفت)

برای شناخت حقیقت که عبارت از زندگی است، شما باید حس ارتباط برقرار کردن خود را تقویت کنید. [۲۱] او معتقد است رهایی از رنج گریبان گیر بشر که همانا داشتن ذهن شرطی و عمل بر اساس آن می‌باشد، تنها از راه مدیتیشن امکان پذیر است.

این شیوه در دیدگاه وی از اهمیت فوق العاده‌ای برخورد است و اختصاصاتی منحصر به خود دارد که مبتنی بر اصول زیر است:

حضور در هستی بهره‌مندی از هنر دیدن و هنر شنیدن کریشنا مورتی، انواع مدیتیشن‌های معمول در مکاتب گوناگون هندی و آیین‌هایی نظیر یوگا، ذن و شینتو را که از گذشته تا امروز به عنوان سوغات و ارمغان شرق برای غرب مطرح گردیده و در حوزه‌های طرح و بحث خویش دارای رونق و رواج بسیاری نیز می‌باشند، طرد و نفی می‌کند و به ارائه طریقه‌ی خویش می‌پردازد که مدعیست بر هیچ یک از آن آموزه‌ها منطبق نیست. او هر گونه تکنیک برای آموزش مدیتیشن را مردود می‌داند و اصولاً مدیتیشنی که بر اساس دستورات و اعمال ویژه و یکسانی برای همه‌ی افراد توصیه می‌شود از نظر او مطرود و محکوم به شکست است.

در بیانی کوتاه ویژگی‌های مدیتیشن از دیدگاه کریشنا مورتی به قرار زیر خواهد بود [۲۲]:

۱. مدیتیشن هم هدف است و هم وسیله.

۲. مدیتیشن ترک همه جانبه‌ی جهان دانستگیست و رهایی از هر دانستگی برای ورود به جهان ناشناخته‌ها.

۳. مدیتیشن مبتنی بر شناخت خویش است.

۶. مدیتیشن یعنی دیدن آنچه هست و رفتن به فراسوی آن.

۷. مدیتیشن فارغ از زمان است و هرگز در قلمرو زمان نیست.

۸. مدیتیشن دعا و نیایش و تکرار کلمات این چنین که به نوعی خود – هیپنوتیز می‌باشد؛ نیست. زیرا پاسخ دعاهای ما برخاسته از دانسته‌ها و امور شناخته‌ی خود ماست؛ دعا و عجز و لابه زاییده‌ی دلسوزی و ترحم کردن به خویش است.

شما وقتی مشکلی دارید دست به دعا برمی دارید، وقتی غم و اندوهی هست، اما وقتی خوشبختی و شادی باشد از عجز و لابه کردن خبری نیست. دل سوزی و ترحم به خویش، عمیقاً در انسان جای گرفته است و ریشه در فراق و جدایی دارد، آن چیزی که در فراق و جدایی است، آن چیزی که در فراق و جدایی است، یا فکر می‌کند که دور و تنها مانده است و بی‌امان در جستجوی چیزیست که جدایی و فراق نباشد، تنها موجب جدایی و دوری بیشتر می‌گردد. در کنار این واماندگی و سردرگمی‌ها انسان برای بهشت موعود می‌گرید، برای خویش، یا برای چند خدای ذهنی اشک می‌ریزد. این گریه‌ها ممکن است موجب یافتن پاسخی هم گردد، اما این پاسخ‌ها انعکاس همان دلسوزی و ترحم به حال خویش است، در فراق و جدایی خود [۲۳] این بیان عجیب و نظر بعید و غریب کریشنا مورتی از کوتاهی نظر و نقص اندیشه‌ی او پرده بر می‌دارد.

۹. مدیتیشن عالی‌ترین شیوه‌ی نظم فکری است.

اما منظور از این نظم، ترتیب و چیدن در کنار هم نیست، برنامه ریزی و تناسب داشتن هم نیست.

۱۰. مدیتیشن یعنی شکوفایی عشق.

۱۱ – مدیتیشن کیفیتیست از ذهن که به همه چیز با توجه تام و دقت کامل نظر می‌کند نه تنها به بخش یا بخش‌هایی از آن. کریشنا مورتی در خلال گفته‌ها و آثارش به کرّات درباره‌ی مدیتیشن سخن به میان آورده است.

به جز این، کتابی مستقل به نام مدیتیشن دارد که در آن فقط درباره‌ی این پدیده سخن به میان آمده است.

مناسب است فرازهای اصلی این کتاب را مرور کنیم. یکی از بزرگترین هنرها در زندگی، مدیتیشن است؛ [۲۴] اگر فرازهای پیش گفته را مرور کنیم به دست می‌آید که مدیتیشن امری قصدی نیست، مدیتیشن رهایی از جهان دانستگی هاست، مدیتیشن بی‌زمان است، مدیتیشن نمایش تمرکز نیست، مدیتیشن دعا و نیایش هم نیست، مدیتیشن کنترل جسم و فکر نیست و اساساً مدیتیشن

حرکتیست ناشناخته. با این توصیفات مدیتیشن چیست؟

مورتی حدود هفتاد صفحه درباره‌ی مدیتیشن همین گونه سخن گفته است که هیچ حاصلی ندارد و هرگز خواننده نخواهد فهمید که بالاخره مدیتیشن چیست و از کدام جنس است و باید چگونه آن را انجام داد. آری، اینست هنر مورتی که هفتاد صفحه مطالب تکراری و زیبا بگوید اما هیچ حاصلی در پی نداشته باشد؛ [۲۵] حضور در هستی یا پرهیز از گسستگی درونی و بیرونی یا همان وحدت مشاهده کننده و مشاهده شونده از بنیادی‌ترین و البته مشهورترین اصول مورد نظر کریشنا مورتی در مدیتیشن و رهایی از رنج شرطیت ذهن و سر انجام وصول به نیروانه است.

از نظر او حضور در هستی مبتنی بر ارتباط کامل، جامع و همه جانبه با خود و با پیرامونمان است.

این امر مهم تنها از ذهنی برمی آید که فاقد جریان شرطیت باشد.

این مقوله مستلزم بهره‌مندی از ارتباط صحیح با خود و با دیگران است.

من نمی‌گویم که مشاهده کنند و مشاهده شونده یکی است.

من گفتم وقتی فاصله‌ی بین مشاهده کننده و مشاهده شوند از بین می‌رود، بُعد جدیدی خلق می‌شود، افق متفاوتی به وجود می‌آید من که نمی‌توانم درخت بشوم. خیلی باهو شتر از آن هستم که درخت بشوم. [۲۶] جملات پیش گفته را با این کلام سنجید، تناقضی واضح به چشم می‌آید:

در حالت تجربه کردن نه تجربه کننده هست و نه چیزی که مورد تجربه قرار بگیرد.

درختان، پرندگان و ستارگان به وسیله‌ی تجربه کننده تجربه نمی‌شوند، بلکه همه‌ی آنها عینِ حرکت تجربه کردند.

در تجربه کردن جدایی و فاصله‌ای بین مشاهده کننده و مشاهده شوند وجود ندارد. [۲۷] اصل مهم مدیتیشن از نظر مورتی وحدت بین رایی و مریی یا به بیان دیگر یافتن بصیرت و سمیعیت در نهاد آدمیست که از هر نوع تفرقه و پراکندگی ذهن جلوگیری می کند و اجازه می‌دهد تا انسان در هر عملش و بر سر هر کردار و گفتار و پندار حضوری همه جانبه داشته باشد.

مراقبه مرز بین انسان و انسان و حدّ بین انسان و اشیاء را برمی دارد. مراقبه کنندگان می گویند آنگاه که در حالتی از مراقبه هستند بین خود و اشیاء فاصله‌ای احساس نمی کنند، فاصله بین آنان ناپدید می‌شود. [۲۸]

نگرشی بر آراء و اندیشه‌های کریشنا مورتی / محمد تقی فعالی / با تلخیص

******

[۱]. همان ص ۹ – ۱۰.

[۲]. همان، ص ۱۸.

[۳]. همان، ص ۱۰.

[۴]. همان، ص ۱۱.

[۵]. کریشنا مورتی، خشونت و خلاقیت، ترجمه‌ی پیمان آزاد، ص ۷۱ – ۷۷.

[۶]. کریشنا مورتی، فراسوی خشونت، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۶۱.

[۷]. همان ص ۶۳.

[۸]. کریشنا مورتی، آغاز و انجام، ترجمه‌ی مجید آصفی، ص ۱۷۳..

[۹] همان، ص ۲۱۴ – ۲۱۸.

[۱۰]. کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمدجعفر مصفا، ص ۱۰۰.

[۱۱]. همان، ص ۱۵۹.

[۱۲]. همان، ص

۱۲ – ۱۳.

[۱۳]. فاطر / ۱۵.

[۱۴]. همان.

[۱۵]. همان، ص ۵۷.

[۱۶]. همان، ص ۵۸.

[۱۷]. همان، ص ۷۴.

[۱۸]. همان، ص ۷۷.

[۱۹]. همان، ص ۷۲.

[۲۰]. همان، ص ۹۸.

[۲۱]. همان، ص ۵۹.

[۲۲]. ر. ک:

کریشنا مورتی، مدیتیشن، ترجمه‌ی حبیب الله صیقلی.

[۲۳]. همان، ص ۳۴.

[۲۴]. کریشنا مورتی، مدیتیشن، ترجمه‌ی حبیب الله صیقلی، ص ۶.

[۲۵]. ر. ک:

کریشنا مورتی، تعالیم کریشنا مورتی، ترجمه‌ی محمد جعفر مصفا، ص ۲۰۸ – ۲۰۹ – ۱۷۳ و ۳۱۶ – ۳۱۸.

[۲۶]. کریشنا مورتی، خشونت و خلاقیت، ترجمه پیمان آزاد ص ۲۰.

[۲۷]. کریشنا مورتی، حضور در هستی، ترجمه‌ی محمدجعفرمصفا، ص ۲۴.

[۲۸]. همان، ص ۱۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰

۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».